

ویژه نامه وستروسی

AFRDA QUEENIA

وستروس کجاست ؟
جرج مارتن کیست ؟
اخبار وستروسی !



فهرست مطالب :

وستروس سرزمینی از یخ و آتش	۴
اخبار وستروسی (۱)	۱۶
بیوگرافی بازیگران سری نغمه ای از آتش و یخ	۱۸
اخبار وستروسی (۲)	۲۴
آیا می دانستید!؟	۲۸
کارگردانان سری نغمه ای از آتش و یخ	۳۴
اژدهایان تارگرین	۳۸
بیوگرافی شخصیتها (۱)	۴۲
تریون آردایی	۴۸
بیوگرافی شخصیتها (۲)	۵۰



پسر سبزیپوش گفت: به زمین و آب سوگند می خورم
خواهرش گفت: به برنز و آهن سوگند می خورم
با هم تمام کردند: به یخ و آتش سوگند می خوریم
نبرد شاهان. برن

زن پرسید: برآش نغمه سرایی می کنی؟
مرد جواب داد: خودش داره. اون شاهزاده ایه که وعده داده شده و نغمه ی یخ و آتشه
نبرد شاهان. دنریس
یادداشت

از نیمه ی دوم دهه نود میلادی دنیای ادبیات فانتزی به تدریج اثر ارجمند و بزرگی را شناخت که به آثار بزرگان این عرصه پهلو می زد و در زمره ی بهترین رمان های معاصر خود قرار می گرفت. در این مقاله نگاهی خواهیم داشت به دنیای مارتین در «نغمه یخ و آتش». لازم به گفتن است که این در نهایت تنها شمایی کلی و اساسی از رشته داستان های مارتین است و با توجه به وسعت و عمق «نغمه یخ و آتش»، تحلیل و بازبینی آن از جهات مختلف نیازمند تلاش های گسترده تری خواهد بود.
جرج مارتین کیست؟

جرج ریموند ریچارد مارتین، نویسنده و فیلمنامه نویس آمریکایی سبک فانتزی و ساینس فیکشن است. مارتین در روز ۲۰ سپتامبر سال ۱۹۴۸ در شهر کوچک بایون در نیوجرسی آمریکا متولد شد. خانواده اش از طبقه کارگر بودند و پدرش در اسکله کار می کرد، بنابراین آنها در یک مجتمع مسکونی

نزدیک ساحل زندگی می کردند. جرج مارتین در همان محله به دبیرستان رفت، هر چند آن را دوست نداشت. با این وجود این دوره ای حیاتی برای او به عنوان یک نویسنده ی آینده بود. در سال ۱۹۶۵ مارتین برای داستان آماتوری ابرقهرمانیش «مرد قدرتمند در برابر حصار آبی» برنده جایزه آلی شد. در سال ۱۹۷۰، مارتین در رشته ی خبرنگاری از یکی از دانشگاه های ایالت ایلینوی مدرک کارشناسی گرفت. یک سال پس از آن موفق شد از همان دانشگاه مدرک کارشناسی ارشدش را هم بگیرد. مارتین نوشتن داستان های کوتاه علمی تخیلی را از اوایل دهه ی ۱۹۷۰ آغاز کرد. اولین داستانش که نامزد دو جایزه ی هوگو و نیولا شد، «با صبح گاه، مه می آید» نام داشت که در سال ۱۹۷۳ در مجله ی آنالوگ به چاپ رسید. با این که بیشتر کارهای او، فانتزی و وحشت محسوب می شوند، چندتا از کارهای اولیه اش در سبک علمی تخیلی نوشته شده اند و در آینده ای غریب به نام «هزار دنیا» یا «آدمستان» اتفاق می افتند. سالها نویسنده ی در عرصه داستانهای کوتاه فانتزی-وحشت و همچنین داستان های علمی تخیلی مارتین را آبدیده و با تجربه کرد. پس از آن مارتین ۱۹۹۱ به رمان نویسی باز گشت و چیزی را

آغاز کرد که شهرت امروز او را رغم زد. مارتین در حال حاضر بیشترین وقت خود را صرف نوشتن ششمین کتاب نغمه یخ و آتش یعنی «بادهای زمستان» می کند. از نظر شخصیتی مارتین فردی بذله گو با زبانی تند و تیز است. او در سال ۲۰۱۱ با پاریس مک هیلد ازدواج کرد. حلقه ازدواجشان را صنعتگران محلی با الهام از فرهنگ کهن سلت ساخته بودند. مارتین و همسرش از حامیان پناهگاه گرگ های وایلد اسپریت هستند که با توجه به علاقه ویژه ی او به خاندان استارک چیز عجیبی نیست!

رمان ها

نامزدی جایزه هیوگو، ۱۹۷۸؛ نامزدی جایزه ی بریتیش فنتسی ۱۹۷۹ (Dying of the Light) (۱۹۷۷) مرگ روشنایی

نامزدی جایزه ی لوکوس، ۱۹۸۲ (Lisa Tuttle) ۱۹۸۱ با لیسا تاتل (Windhaven) بندرگاه بادخیز

نامزدی جوایز لوکوس و ورد فنتسی، ۱۹۸۳ (Fever Dream) (۱۹۸۲) رویای تب آلود

نامزدی جوایز لوکوس و ورد فنتسی، ۱۹۸۴ (The Armageddon Rag) (۱۹۸۳) -آرماگدون رگ

برنده ی جایزه ی لوکوس فنتسی، نامزدی جوایز نبولا و ورد فنتسی، ۱۹۹۷ (A

Game of Thrones) (۱۹۹۶) تخت بازی تاج

برنده ی جایزه ی لوکوس فنتسی، نامزدی جایزه ی نبولا، ۱۹۹۹ (A Clash of

Kings) (۱۹۹۸) نبرد شاهان

برنده ی جایزه ی لوکوس فنتسی، نامزدی جوایز هیوگو و نبولا، ۲۰۰۱ (A

Storm of Swords) (۲۰۰۰) یورش شمشیرها

نامزدی جوایز هیوگو، لوکوس فنتسی و بریتیش فنتسی، ۲۰۰۶ (A Feast for

Crows) (۲۰۰۵) ضیافتی برای کلاغ ها

۲۰۱۲ نامزدی جوایز هیوگو، لوکوس فنتسی و ورد فنتسی (A Dance With

Dragons) (۲۰۱۱) رقصی با اژدهایان

(بزودی) (The Winds of Winter) بادهای زمستان

(بزودی) (A Dream of Spring) رویای بهار

وستروس کجاست؟

وستروس یکی از چهار قاره شناخته شده در دنیای مارتین است. قاره های دیگر اسوس، سوتوریوس و اولتوس هستند که در میان این سه، قاره پهناور

اسوس برای مردم وستروس شناخته شده تر است. با این وجود مهم ترین

قاره در نغمه یخ و آتش وستروس است. زیرا بیشتر شخصیت های راوی در آن هستند و همچنین یکی از دروغمایه

های اصلی داستان هم تصاحب تاج و تخت هفت قلمرو وستروس است. از نظر فرهنگی-اجتماعی نزدیک

ترین تمدن به وستروس نه شهر آزاد در امتداد دریای باریک هستند. این شهر ها با وستروس روابط تجاری و

اقتصادی گسترده ای نیز دارند. وستروس تاریخچه ای بسیار دیرین و باستانی دارد و سکونتگاه نسل ها و نژاد

های گوناگونی از انسان ها بوده و هست. در زمانی که نغمه یخ و آتش روایت می شود، وستروس نزدیک به

سیصد سال است توسط یک حکومت مرکزی قدرتمند اداره می شود. این پادشاهی از هفت قلمرو تشکیل شده

و در هر قلمرو یک لرد بالادست فرمانروایی می کند که مطیع شاه است. هر لرد بالادست لرد هایی خراج

گزار دارد که در قلعه های خود بر مناطق مختلف آن قلمرو حکومت می کنند. بنابراین نظام حکومتی وستروس

نزدیکی قابل توجهی به یک نظام فئودالی دارد و با اروپای قرون وسطی قابل قیاس است. هفت قلمرو عبارتند

از شمال، ریورلندز، وسترنلندز، ویل، ریچ، استورم لندز و دورن. به اضافه ی سرزمین های تاج که مستقیماً توسط



شاه اداره می شود و جزایر آهن که به دلایلی، با وجود این که جزوی از هفت قلمرو است، خود یک قلمرو جداگانه نیست و به هیچ یک از قلمروهای هفت گانه هم تعلق ندارد!

جمعیت وستروس چند میلیون نفر است. در سرزمین های وسیع اما سرد شمال و بیابان های گرم دورن جمعیت اندکی زندگی می کنند. در عوض بیشترین تمرکز جمعیت را در سرزمین های بارور ریچ می بینیم. بیشتر جمعیت هفت قلمرو در روستا ها زندگی می کنند و تعداد اندکی درون قلعه ها. به غیر از این ها شهرها هم هستند؛ هرچند فقط پنج سکونتگاه شهری آن قدر بزرگند که بشود به آنها نام شهر را داد. قدمگاه شاه در سرزمین های تاج، اولدتاون در ریچ، نیسپورت در وسترلندز، وایت هاربر در شمال و گال تاون در ویل.

در ادامه وستروس را از جنبه های مختلف برسی خواهیم کرد.

جغرافیا

شکل کلی وستروس از شمال به جنوب بلند و باریک است؛ مانند امریکای جنوبی و مساحت آن هم در همین حدود است. وستروس از قلمروی دورن در جنوب شروع می شود و تا سرزمین های همیشه زمستان در شمال دیوار امتداد می یابد؛ هر چند سرزمین های آن سوی دیوار جزو هفت قلمرو حساب نمی شوند. با وجود اینکه هیچ مقیاسی در نقشه های دنیای نغمه دیده نمی شود اما مارتین اشاره کرده که دیوار ۳۰۰ مایل درازا دارد. بنابراین می توان نتیجه گرفت که وستروس از شمال تا جنوب حدود ۳۰۰ مایل است و در پهن ترین قسمت از شرق تا غرب آن ۹۰۰ مایل است.

در ساحل شرقی دریای باریک قرار دارد و آنسوی این دریا قاره عظیم اسوس. در بازوی شکسته ی دورن در ناحیه جنوب شرقی وستروس، جایی که زمانی پیش از آمدن نخستین انسان ها آن را به اسوس پیوند می داد، زنجیره ای از جزایر به نام استپ استونز جای گرفته اند که یادگاری از راه اتصال گذشته دو قاره هستند. اگر منتهی الیه این جزایر را به سمت جنوب ادامه دهیم به جزایر تابستان در دریای تابستان می رسیم که پس از شهرهای آزاد بیشترین مراوده را با وستروسی ها دارند. در ساحل غربی اما دریای سانست (غروب) را می بینیم که سرزمین های آن سوی آن ناشناخته است. سرزمین های آنسوی دیوار سکونتگاه مردمی است که در هفت قلمرو آنها را به نام «وحشی» می شناسند؛ هرچند آنها خود را مردم آزاد می نامند. وحشی ها مرتب به دیوار حمله می کنند اما به ندرت تهدیدی برای هفت قلمرو بوده اند.

قلمروی شمال به تنهایی نیمی از مساحت وستروس را شامل می شود. قلمروی خاندان باستانی استارک از شمال به دیوار می رسد و در جنوب تا سرحدات پایینی نک گسترده شده. شمال قلمرویی سرد و سرسخت است و این ویژگی ها ساکنان آن را مقاوم و قدرتمند بار آورده است. شمال به نسبت مساحت خود، جمعیت اندکی دارد و شرایط اقلیمی، رونق اقتصادی را در آن سخت می کند. با این وجود شمال کشاورزی و دامپروری گسترده ای دارد و می تواند بی نیاز از بقیه پادشاهی نیاز های خود را تامین کند. همچنین به دلیل اینکه پس از نگهبانان شب سپری در برابر حملات آنسوی دیوار به شمار می رود، از نظر نظامی اهمیت دارد.

جزایر آهن در جنوب غربی سرزمین شمال، از هفت جزیره تشکیل شده اند که مهم ترین آن ها پایک، اُلد ویک و گریت ویک هستند. هم اکنون مرکز این جزایر پایک است که قلعه های خاندان گریجوی در آن جای دارند. جزایر آهن تجسم عینی خشم و قدرت طبیعت است. این جزایر خاک نامرغوبی دارند، مساحت اندکی دارند، آب و هوای آن ها طوفانی است و به غیر از معادن آهن و دیگر فلزات، از نظر منابع بسیار فقیرند. به همین دلیل است که مردم آن که خود را آهن زاد می نامند از دیرباز به غارت و چپاول دیگر قلمروها روی آورده بوند و پس از متحد شدن هفت پادشاهی و زانو زدن جلوی فاتحان جدید هم هرگاه فرصتی کسب کرده اند، راه پدرانشان را ادامه داده اند. آهن زاد ها این سبک از زندگی و حکومت، یعنی تکیه بر حمله و غارت

سرزمین های ثروتمند و دزدی دریایی را شیوه قدیم می نامند و به آن افتخار می کنند.

اگر از پایک مستقیم به سمت شرق بادبان بکشیم به ریورلندز می رسیم که نام آن خود بیانگر شرایط طبیعی آن است. ریورلندز در شمال به توئینز می رسد و از این طریق با شمال همسایه است. همچنین از شرق با مرز ویل و از جنوب غربی به وسترلندز محدود شده است. این قلمرو که تحت فرمانروایی خاندان تالی است به طور کلی به سرزمین های مابین رودهای سه گانه، یعنی رد فورک، گرین فورک و بلو فورک اطلاق می شود. این سه رود سرانجام به یکدیگر ملحق می شوند و رود بزرگ ترایدنت را می سازند که به دریای باریک می ریزد. ریورلند خاک کم نظیر و آب هوای معتدل و البته رودهای پرآبی دارد که کشاورزی پربرکتی را نصیب آن کرده است.

در مقابل اگرچه وسترلندز در این زمینه به پای همسایه شمال شرقی خود نمی رسد و مساحت زیادی هم ندارد اما معادن باارزش به ویژه طلا و نقره آن را به قلمرویی ثروتمند تبدیل کرده است. به شکلی که که طلای خاندان نیستر معروف است. وسترلندز قلمرویی صخره ای است و تپه های فراوانی دارد. اما اگر به دنبال کوه های بلند می گردید باید به شرق وستروس و به شمال ترایدنت بروید. بی جهت نیست که این منطقه قلمروی کوه و دره می نامیده اند و خاندن ارن پیش از جنگ فتح خود را پادشاهان کوه و دره می خواندند. ویل (به معنی دره) توسط کوهستان ماه احاطه شده و مردم آن بیشتر در دره های میان کوهستان یا ساحل دریای باریک زندگی می کنند. ویل موقعیت نظامی فوق العاده ای دارد و توسط کوه و دریا محافظت می شود. تنها راه ورود به ویل از غرب دروازه خونین است که بارها استحکام خود را نشان داده است. در هنگام زمستان این دروازه نیز با برف مسدود می شود. همچنین قبایل آزاد ساکن در کوهستان ها معمولا موجب نا امنی مسیر های ویل می شوند.

هرچقدر ویل مرتفع و ناهموار است، ریچ پست و هموار است و همچنین بعد از شمال، بزرگ ترین قلمروی هفت قلمرو به شمار می رود. سرزمین رزها بسیار پرجمعیت است و ثروتمندترین قلمرو نیز به شمار می رود. تعدادی از بزرگت رین قلعه های وستروس در ریچ مستقرند و همچنین ارتشی قدرتمند در اختیار پرچمداران آنها است. به ویژه خاندان تایرل که بزرگترین ارتش را در هفت پادشاهی دارند.

اگر یک مصداق بارز از رقابت و دشمنی میان دو قلمرو بخواهیم، ستیزه جویی ریچ و دورن بهترین مثال خواهد بود؛ دورنی که در منتهی الیه جنوبی وستروس از شرق تا غرب گسترده شده و خاندان مارتل فرمانروای آن است. دورن یک شبه جزیره است که ارتباط آن با خشکی در غرب و شمال غرب به کوهستان سرخ محدود است، و از جنوب دریای تابستان، از شرق دریای باریک، و از شمال خلیج دورن آن را در بر گرفته اند. کوهستان سرخ به عنوان مرز میان دورن و ریچ برای سالیان طولانی صحنه تعقیب و گریز و درگیری این دو قلمرو بوده. رقابتی که احتمالا از اختلافات مرزی آغاز شده اما به تدریج به کینه و بغضی تاریخی برای دو قلمرو بدل شده است. پس از پیوستن دورن به هفت پادشاهی این اختلافات تا حدودی فروکش کرد اما آتش زیر خاکستر همیشه منتظر جرقه ای برای زبانه کشیدن است. دورنی ها به دلیل آمیختگی نژادی با روینارها ویژگی های فیزیکی متفاوتی دارند و بسیاری از آنها به شرقی ها شبیه ترند.

همسایه دیگر دورن، استورم لندز (سرزمین های طوفان) است که یکی از کوچکترین قلمرو های وستروس است. براتیون ها لرد بالادست و فرمانروای این قلمرو هستند. خلیج شیپ بریکر(کشتی شکن) در شرق استورم لندز قرار دارد؛ جایی که نام خود را مدیون طوفان های سهمگینی است که سرزمین های طوفان را هم مرتبا در می نوردند. جنگل رین وود و جزیره ی تارث جزوی از قلمروی استورم لندز به شمار می روند.

در به سرزمین های تاج می رسیم که توسط «لرد هفت پادشاهی» اداره می شود؛ یعنی خود شخص پادشاه.

قدمگاه شاه به عنوان پایتخت هفت قلمرو در این سرزمین جای دارد. رد کیپ (دژ سرخ) در قدمگاه شاه واقع است و تخت آهنین در رد کیپ. سرزمین های تاج در شمال استورم لندنز، شمال شرقی ریچ، جنوب ویل و جنوب شرقی ریورلندز واقع شده است و سرزمین های دو سوی خلیج بلک واتر و نیز جزایر این خلیج مانند درگن استون و دریفت مارک را در بر می گیرد.

مذهب

خاندان های وستروس ریشه در فرهنگ فئودالیستی و عدم تمرکز قدرت دارند که توازنی ظریف را میان حکومت مرکزی و هریک از قلمرو های نیمه مستقل برقرار می سازد. از شباهت های دیگر میان هفت قلمرو و اروپای قرون وسطی می توان به نفوذ بی چون و چرای مذهب اشاره کرد. آن چنان که می بینیم مذهب هفت به عنوان دین رسمی مهم ترین اهرم صاحبان تاج و تخت برای مشروعیت بخشی و الهی نشان دادن حکومت است. توده های مردم گرسنه و محروم که نه در تعیین قدرت های سیاسی حق انتخابی دارند و نه عدالت اجتماعی و اقتصادی برای آنها وجود دارد، برای ادامه زندگی راهی ندارند جز چنگ زدن به دین، به قدرتی آسمانی که معتقدند فراتر از قدرت های انسانی است و مشیت خدایانی که توسل به آنها تنها راه گریز توده های ناآگاه از واقعیت تلخ زندگی است. اما در عمل می بینیم که مذهب که تا این حد در میان توده ها مورد قبول و احترام است در واقع بخشی از همان واقعیت کثیف و ابزار برای جاه طلبی های صاحبان قدرت است. این موضوع البته بی تردید چیز جدیدی نیست؛ اگر به تاریخ بشر نگاه کنیم، نمونه های فراوانی را از همدستی پنهان یا آشکار زر و زور و تزویر می بینیم. بی جهت نیست که در شهرهای تاریخی و فرهنگ شهرسازی سنتی، اغلب کاخ (نماد قدرت سیاسی و نظامی)، بازار (نماد قدرت اقتصادی و تجاری)، و معبد (نماد قدرت دینی و عقیدتی) در کنار یکدیگر و در مرکز شهر قرار می گرفته اند. در نغمه یخ و آتش نیز بار ها می بینیم که شخصیت ها دو رویی و تزویر پیشوایان مذهبی و زهد و پرهیزکاری دروغین آن ها را یادآور می شوند. به هر حال مارتین خود یک ملحد است و دید او نسبت به مذهب مثبت نبوده است؛ اما نباید فراموش کرد که او بیش از هر فانتزی نویس دیگر به این مسئله پرداخته و کوشیده تا آن را زوایای مختلف نگاه کند. مذهب نیز مانند دیگر موضوعات دنیای مارتین تک بعدی و مطلق نیست، بلکه نیرویی است که می تواند مفید یا مخرب باشد.

گفتیم که مهم ترین مذهب هفت قلمرو مذهب «هفت» است. نام این مذهب به هفت خدای آن اشاره دارد. پدر به عنوان نماد عدالت، مادر نماد مادری و مهر و محبت، جنگجو نماد قدرت در نبرد، دوشیزه نماد بی گناهی و عفت، آهنگر نماد صنعت و کار، عجوزه (پیرزن) نماد دانایی و بالاخره غریبه نماد مرگ. هر چند برخی معتقدند اینها هفت چهره از یک خدای واحد هستند، اما نمی توان این دین را توحیدی نامید. به هر حال هفت خدا مجزا از یکدیگرند و در مواقع مختلف به درگاه هر یک از آنها دعا می شود. مثلاً پیش از جنگ، جنگجو اهمیت می یابد و جنگجویان به درگاه او دعا می کنند تا به بازو هایشان قدرت بدهد و برندگی سلاح هایشان را کارساز کند. این مذهب در سرتاسر هفت پادشاهی مورد قبول است، به جز شمال و جزایر آهن. البته در شمال نیز شهر وایت هاربر و خاندان مندرلی این خدایان را می پرستند.

هفت همراه با اندال ها از شرق وارد شده است. پیش از آن خدایان قدیم سلطه ی بی چون و چرایی بر وستروس داشتند. به همین دلیل هفت معمولاً خدایان جدید نیز نامیده می شوند. اندال ها با شمشیر های فولادی نخستین انسان ها را شکست دادند و با تبر های فولادی درختان نیایش آنها را قطع کردند. عدد هفت به عنوان عنصری مقدس در این مذهب اهمیت دارد. کتاب مقدس آنها ستاره هفت پر نام دارد اما علاوه بر آن ادعیه و اشعار مذهبی فراوانی برای این مذهب وجود دارد. راهب های مذهب سپتون و راهبه های آن

سپتا نامیده می شوند. معبد آن ها سپت نام دارد (همگی اشاره دارد به عدد هفت). هفت مذهبی بسیار گسترده است و بنا به گفته ی مارتین تاریخچه ای بسیار طولانی نیز دارد.

پس از هفت، خدایان قدیم بیشترین پیرو را در وستروس دارند. هیچ یک از خدایان قدیم نامی ندارند، تعدادشان نیز مشخص نیست، روحانی یا خادمی ندارند و اوراد و ادعیه ای برای نیایش آنها وجود ندارد. معبدی برای پرستش آنها ساخته نشده به جز جنگل های خدایان که پیش از آمدن اندال ها در سرتاسر وستروس گسترده بودند. معمولاً در مرکز این جنگل ها درختانی بزرگ، با تنه سفید و برگ هایی سرخ قرار داشت که به آنها درختان نیایش یا درختان رودبند می گویند. گاهی چهره ای نیز روی آنها نقاشی شده است. هرچند خدایان قدیم به اندازه جدیدها غنی و پر جلال و شکوه نیستند اما حداقل در شمال قدرت انکارناپذیری دارند. در آنسوی دیوار خدایان قدیم تنها خدایان موجود هستند و همه ی مردم آزاد به آنها اعتقاد دارند.

از مذاهب دیگر می توان خدای مغروق را نام برد که در جزایر آهن مورد قبول است. آهن زاد ها تعصب زیادی روی مذهب خود دارند و اعمال و نیایش های آن را مرتباً انجام می دهند. خدای مغروق در زیر دریا جای دارد و هرگاه آهن زادی غرق می شود می گویند خدای مغروق به پاروزن نیرومندی احتیاج داشت. سبک زندگی آهن زاد ها خدای آن ها را هم به خدایی بی رحم و غارتگر تبدیل کرده است. آهن زاد ها هنگام تولد در آب شور دریا غسل تعمید می شوند و معمولاً پس از آن هم چند بار در طول زندگی این کار را می کنند. آنها در واقع در آب دریا غرق می شوند و دوباره بالا می آیند. به همین خاطر است که مردم جزایر آهن می گویند: چیزی که مرده است هرگز نمی میرد.

پرستش رلور، خدای روشنایی در اسوس رواج فراوان دارد اما در وستروس محدود و ضعیف است. با این وجود این مذهب هم به آرامی در بخش های شرقی وستروس رشد می کند.

فرهنگ و اقتصاد

مردم هفت قلمرو از گروه های نژادی مختلفی هستند که طی قرون به قاره وستروس مهاجرت کرده اند و با هم در آمیخته اند. به شکلی که هم اکنون بیش از آن که تفاوت های نژادی و فرهنگی گذشته مطرح باشد، سرزمین و محل سکونت عامل شناخت و تمیز آنها است. یعنی هر قلمرو آداب و فرهنگ نسبتاً مستقلی دارد، بدون آن که الزاماً از نظر نژادی یکپارچه باشد. تاثیر اندال ها در سرزمین های جنوبی محسوس تر است؛ در حالی که مردم شمال هنوز از فرهنگ نخستین انسان ها پیروی می کنند. سرزمین دورن اما به شدت تحت تاثیر مهاجرت روینارها قرار گرفته است. اجتماعات کوچک تری مانند آهن زاد ها از جزایر آهن، و مردان کوهستان از کوهستان ماه ویژگی های فرهنگی دیگری دارند که خاص آن ها است.

سه واحد عمده ی پول در وستروس وجود دارد که به درخواست شاه توسط ارباب سکه ضرب می گردد. اژدهای طلایی، گوزن نقره ای و ستاره ی مسی. اژدها ارزش بیشتری دارد و نقش اژدها در یک طرف و چهره ی پادشاه در طرف دیگر آن حکاکی شده اند. بیشتر مردم عادی هیچ وقت صاحب یک اژدهایی طلایی نمی شوند و عمدتاً از سکه های مسی استفاده می کنند.

تجارت در هفت قلمرو رواج فراوان دارد. کشتی رانی در رودخانه رایج ترین و ارزان ترین راه تجارت در هفت قلمرو است. کشتی ها از شمال ابریشم و از جنوب جواهرات تجارت می کنند. نکته ای که جلب نظر می کند این است که با توجه به این که اقتصاد وستروس روستایی و بنابراین بر پایه کشاورزی است، اسوسی ها نفوذ زیادی در تجارت هفت قلمرو دارند و به ویژه در بندر های شرقی وستروس بازار مبادلات تا حدودی در اختیار آن ها است. این موضوع را در قرون وسطی هم شاهد بوده ایم، یعنی کشاورزان عمدتاً مسیحی بودند اما تجارت در دست یهودیان بود. البته این به معنی عدم توانایی حاکمان مسیحی در سلطه بر تجارت نبود

بلکه در آن دوران در اروپا اصلاً پیشه‌ی تجارت به نوعی مورد بی توجهی و بعضاً شاید حتی خشم و نفرت بود. این طرز تفکر تا زمان رنسانس و رونق یافتن تجارت دریایی ادامه یافت. با وجود تجارت با اسوس، از نظر غله و آذوقه، هفت قلمرو به خود تکیه دارد. سرزمین‌های رودخانه و ریچ در تولید غله سرآمد هستند. با رونق بازرگانی در بندرگاه‌های شرقی و جنوبی وستروس، به تدریج یک حوزه تجاری گسترده و ثروتمند میان هفت قلمرو، شهرهای آزاد و جزایر تابستان به وجود آمده است. همچنین پول‌هایی که حاکمان هفت قلمرو از شهرهای غنی آن سوی دریای باریک قرض می‌گیرند در دراز مدت بر اقتصاد و سیاست هفت قلمرو تأثیر می‌گذارند. از جمله‌ی آن‌ها می‌توان بانک آهنین شهر براوس را نام برد که مهم‌ترین نهاد اقتصادی در شهرهای آزاد است. جمله‌ی معروفی هست که می‌گوید: «بانک آهنین همیشه قرضش را پس می‌گیرد...»

حالا به راهی که می‌خواهد، باشد!

نغمه یخ و آتش چیست؟

خواندید که از اوایل دهه نود مارتین نگارش «نغمه یخ و آتش» را آغاز کرد و این که تا کنون پنج کتاب از این مجموعه را منتشر کرده است. بازی تاج و تخت، نبرد شاهان، یورش شمشیرها، ضیافتی برای کلاغ‌ها و رقصی با اژدهایان. کتاب ششم یعنی باد‌های زمستان احتمالاً در اواخر سال ۲۰۱۶ یا اوایل سال بعد منتشر خواهد شد؛ اما درباره قسمت پایانی فعلاً نمی‌توان نظری داد. نغمه یخ و آتش داستانی سوم شخص با لوکیشن‌های بی‌اندازه وسیع است و توسط شخصیت‌های متفاوتی روایت می‌شود. بخش عمده‌ی داستان در سرزمینی به نام وستروس روایت می‌شود؛ هرچند با پیش رفتن داستان، سهم سرزمین‌های بیکران شرق در اسوس نیز افزایش می‌یابد. تعداد شخصیت‌های راوی از نه شخصیت در بازی تاج و تخت به سی و یک شخصیت در رقصی با اژدهایان میرسد. تا آوریل سال ۲۰۱۵، این کتاب‌ها بیش از شصت میلیون نسخه فروش داشته‌اند و به چهل و پنج زبان دنیا ترجمه شده‌اند. کتاب‌های چهارم و پنجم به صدر لیست پرفروش‌ترین کتاب‌های نیویورک تایمز رسیده‌اند.

نغمه یخ و آتش همیشه انتقاداتی را به خاطر خشونت بی‌حد و حصر، اروتیسیم، سو استفاده از زنان و کودکان، حمله به مذهب و... متحمل شده است؛ و البته به خاطر دیدگاه رئال و واقع‌گرایانه به زندگی حتی جنبه سخت و هولناک آن و عدم پیش‌داوری در عین پرداختن به فانتزی مورد ستایش و تمجید قرار گرفته است. در ادامه نقدی اجمالی بر «نغمه یخ و آتش» خواهیم داشت اما پیش از آن بهتر است با داستان بیشتر آشنا شویم. در سال ۲۹۸ پس از ورود ایگان، جان ارن، دست‌پادشاه رابرت به شکلی ناگهانی می‌میرد و شاه دوست و حامی قدیمی خود یعنی لرد ادوارد استارک، فرمانروای وینترفیل و محافظ شمال را به عنوان دست‌جدید بر می‌گزیند. از سوی دیگر به نظر می‌رسد توطئه‌ای در مرگ جان ارن وجود داشته است. لرد ادوارد هرچند در پذیرش درخواست شاه دچار تردید است اما به عنوان دست‌به‌قدمگاه پادشاه می‌آید تا به دوست دیرینش یاری برساند و همچنین راز مرگ جان ارن را دریابد اما خیلی زود خود را درگیر بازی به مراتب بزرگتری می‌بیند... بازی تاج و تخت! این آغاز رقابت چند خاندان بزرگ در سرزمینی به نام وستروس است که برای کسب قدرت به نزاع بر می‌خیزند. خاندان لایستر که ملکه سرسی از آن‌ها است، متهمان اصلی قتل جان ارن هستند و می

کوشند ادوارد استارک را ناکام بگذارند و براتیون‌ها، که زمزمه‌هایی از نامشروع بودن فرزندان برادرشان رابرت شنیده‌اند برای تصاحب تخت آهنین آماده می‌شوند. از سوی دیگر خاندان رو به نابودی تارگرین نیز می‌خواهد با بازگشت به وستروس پادشاهی سیصد ساله خود را باز پس بگیرند... به ویژه که اژدهایان هم بازگشته‌اند.

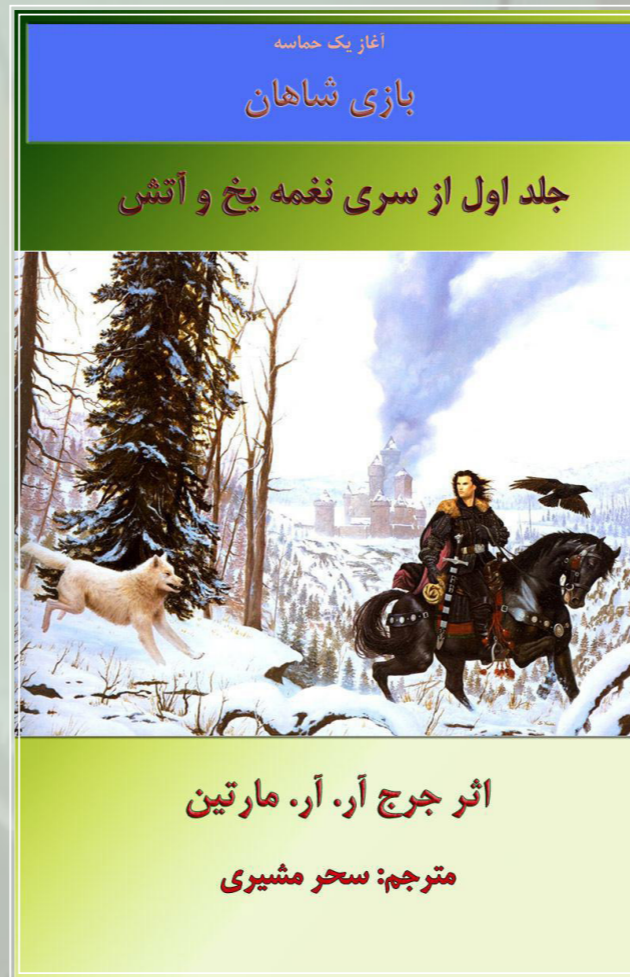
هرچند داستان در ابتدا رقابت بر سر تاج و تخت را به عنوان پیرنگ اصلی خود معرفی می‌کند اما به تدریج در می‌یابیم که سرنوشت واقعی مردمان وستروس نه در بارانداز پادشاه، بلکه میلیون‌ها کیومتر دورتر در سرزمین‌های آن سوی دیوار در حال خوردن است. جایی که نیروهای تاریک و فراموش شده در حال بیدار شدن هستند. با این وجود تنها چیزی که میان این نیروها و خون‌هزاران نفر در وستروس قرار دارد یک پیمان برادری باستانی به نام نایتس وچ (نگهبانان شب) است که هدفی جز دفاع از قلمروی انسان‌ها ندارد. هر چند نایتس وچ دوران اوج خود را پشت سر گذاشته‌اند، اما با جنگ ویرانگر قدرت در وستروس، آنها تنها سپر در برابر اهریمن‌های آن سوی دیوارند. نغمه یخ و آتش شاید داستان این باشد که فرزندان بشر چه از نسل نخستین انسان‌ها باشند و چه اندال‌ها و روینارها، وقتی باد‌های زمستان شروع به وزیدن کنند چاره‌ای جز این ندارند که در کنار یکدیگر جمع شوند زیرا برای زمستان فرقی نمی‌کند نشان روی سینه‌ی شما دایرولف استارک‌ها باشد یا شیر لایستر‌ها.

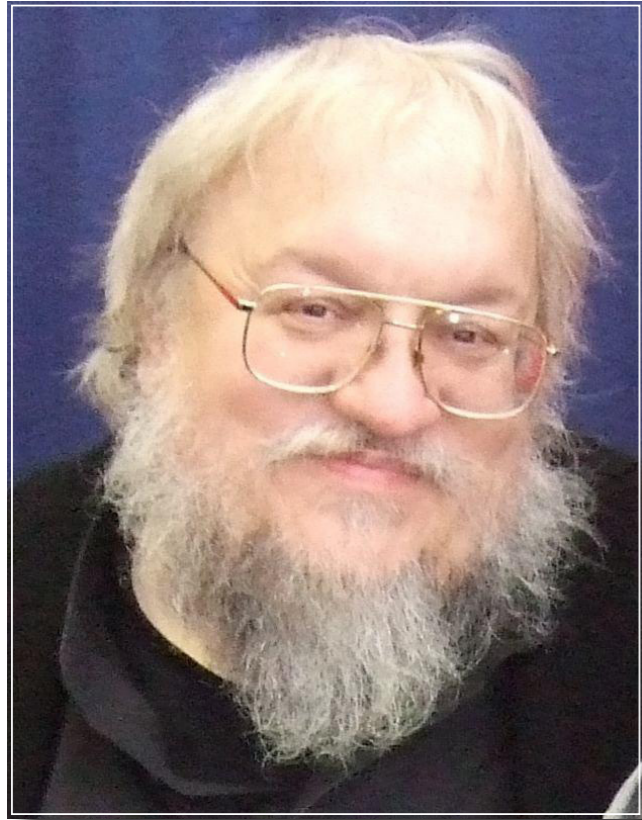
درباره‌ی خود عبارت نغمه یخ و آتش می‌توان فراوان سخن گفت. این می‌تواند نامی نمادین برای منجی و قهرمان موعود وستروس باشد. حدس‌هایی درباره اینکه او در واقع چه کسی است زده شده اما شاید بیش از این نباید به اسپویل کردن مبادرت ورزید!

مانند هر اثر بزرگ دیگر «نغمه یخ و آتش» سال‌ها زمان از نویسنده خود گرفته تا طرح اصلی را یافته. در واقع همین الان هم پس از گذشت بیست و پنج سال از آغاز نگارش داستان، مارتین برای نگارش هر جمله بارها بازنویسی و تجدید نظر می‌کند. به قول ارنست همینگوی: اولین نسخه از هر چیزی مزخرف است.

شاید بهتر باشد ماجرا را از زبان خود او نقل کنیم:

اولین فکری که به نظر من آمد در فصل اول، در کتاب اول، مواجهه‌ی خانواده‌ی استارک با توله‌های دایرولف بود، لحظه‌ای اندیشیدم و فهمیدم که این ایده از هیچ‌جا نیامده. من در واقع داشتم یک کار متفاوت از بقیه کارهایم را می‌نوشتم که با سبک من متفاوت بود. ولی من نشستم و آن فصل را نوشتم و در آن زمان منجر به نوشتن فصل دوم شد. فصل دوم کتلین بود و آن زمان بود که خبر می‌آورند دست پادشاه مرده است. خوب این نوعی تحقق بود و من در آن زمان نمی‌دانستم که این یک داستان کوتاه است یا یک فصل از رمان! اما پس از آن که فصل دوم را نوشتم، دیدگاهم تغییر کرد. درست در آغاز جولای سال ۱۹۹۱ من تصمیمی مهمی گرفتم. فکر کردم به جای داشتن یک شخصیت برای پیشبرد داستان، از تعداد بیشتری استفاده کنم. من تصمیم به نوشتن کتابی بزرگ گرفتم. آن زمان از زبان دو شخصیت نوشته بودم و وقتی شما دو شخصیت داشتید، چرا سه، چهار، پنج، شش یا هفت شخصیت نداشته باشید؟ من در ابتدا یک سه‌گانه در نظر داشتم و این چیزی بود که می‌خواستم برای فروش بگذارم. در آن زمان تالکین در واقع یک سه‌گانه نوشت، بلکه یک کتاب نوشته بود. یک رمان طولانی به نام ارباب حلقه‌ها. اما ناشر آن در دهه‌ی پنجاه گفت: «این برای یک رمان طولانی است، پس ما آن را به یک سه‌گانه تقسیم می‌کنیم.» بنا براین سه‌گانه‌ی ارباب حلقه‌ها بود





کرده است و البته کیفیت مثال زدنی این مجموعه چیز شگفت آوری هم نیست. فقط کافی است نگاهی به آمار داشته باشیم تا بدانیم چرا.

پس از اینکه اچ بی او در سال ۲۰۰۷ تمامی حقوق نغمه یخ و آتش را از مارتین خرید، مطابق یک مدل هالیوودی، مثل همیشه شروع کار مدتی به تعویق افتاد تا اینکه نگارش فیلمنامه و ساخت سریال در سال ۲۰۱۰ آغاز شد و ۱۷ آوریل ۲۰۱۱ قسمت نخست سریال پخش شد که ۶٫۲ میلیون نفر بیننده داشت! اچ بی او برای این فصل ۵۰-۶۰ میلیون دلار خرج کردند که مبلغ بسیار بالایی محسوب می شود اما باز هم ۱۵ درصد از هزینه فصل دوم کمتر است. سازندگان تنها برای «نبرد بلک واتر» در این فصل ۸ میلیون دلار هزینه کردند. پخش اول هر قسمت

یک شبه شب ها ساعت ۹ به وقت ایالات متحده است. این سریال در بیش از ۶۰ کشور جهان پخش می شود و هم اکنون پر بیننده ترین سریال شبکه اچ بی او است. تعداد بینندگان هر سیزن نسبت به سیزن های قبلی خود افزایش یافته است اما طبیعی است که اپیزود های اول و آخر هر سیزن بیشترین بیننده را داشته باشد. به طوری که اپیزود آخر سیزن پنجم را ۸٫۱ میلیون نفر فقط از طریق تلویزیون کابلی تماشا کردند. البته همه ی بینندگان بازی تاج و تخت اینقدر قانون مدار نیستند! این سریال در چهار سال اخیر بیشترین میزان دانلود غیر قانونی را در اینترنت داشته است. کشور استرالیا در این زمینه پیشتاز است به شکلی که سفیر امریکا جف بلیچ در سال ۲۰۱۳ طی بیانیه ای این مسئله را محکوم کرد! با این وجود به نظر نمی رسد دانلود غیر قانونی بتواند مشکل جدی برای تهیه کنندگان ایجاد کند. سریال همچین تا کنون در ۱۸۴ جایزه نامزد شده است و موفق به کسب ۵۹ تا از آنها شده است. در سال ۲۰۱۵ شبی رویایی برای گیم آو ترونز رقم خورد و این مجموعه با کسب ۱۹

جایزه امی از جمله بهترین سریال درام، بهترین بازیگر مرد مکمل در سریال درام، بهترین کارگردانی در سریال درام، بهترین نویسندگی در سریال درام و... به معنای واقعی کلمه، امی را درو کرد.

اما این یک رویه ی ماجراست. واقعیت این است که برای برخی هواداران متعصب کتاب های نغمه، سریال تا حدودی اعصاب خردکن و شاید حتی نفرت برانگیز است! نه به این خاطر که به شکل فزاینده ای از داستان اصلی فاصله می گیرد، روند حوادث را به کلی تغییر می دهد، نیمی از شخصیت ها را حذف می کند و برخی دیگر را بی دلیل می کشد و... دلیل اصلی آن این است که سریال از کتاب ها پیش افتاده و بدون اینکه باد های زمستان حتی نزدیک به تمام شده باشد، تب سیزن ششم سریال در میان طرفداران مجموعه شروع شده و ۱۲ آوریل قسمت نخست آن پخش خواهد شد! این در حالی است که به گفته ی خود مارتین هنوز صفحات و فصول زیادی از کتاب باد های زمستان برای نوشتن باقی مانده و مارتین هم قطعا یکی از جادوگرهای داستان هایش نیست که با خواندن چند ورد آن را زودتر تمام کند. بنابراین احتمال انتشار باد های زمستان قبل از فصل ششم بازی تاج و تخت، به طرز نا امید کننده ای ناچیز است، به ویژه که به نظر می رسد باد های زمستان حجم قابل ملاحظه ای هم داشته باشد. مارتین پس از انتشار بازی تاج و تخت در سال ۱۹۹۶ به فاصله دو سال نبرد شاهان را نوشت و دو سال دیگر هم یورش شمشیر ها با حجمی دوبرابر بازی تاج و تخت. اما

که این قدر موفقیت آمیز شد. پس من آن سه گانه را نوشتم، ولی بعد از آن خیلی ها که می گفتند: «نه، تو می توانی بیشتر ادامه بدهی». پس نوشتن من سرعت گرفت و فراتر از یک سه گانه شد. من در واقع در حال نوشتن یک رمان نبودم. من یک مگا رمان می نوشتم! بعد سه گانه ی من تبدیل به چهار کتاب شد. و بعد از یک وقفه ی کوتاه، شش کتاب و الان من آن را در هفت کتاب ثابت نگه داشته ام. امیدوارم قادر باشم آن را در هفت کتاب پایان دهم... اگر شما در ارباب حلقه ها دقت کنید همه چیز در شایر با بیلبو آغاز می شود. خواننده ی داستان در آن زمان یک نقشه ی فرضی در ذهنش رسم کرده که شایر درون ذهن او تمام دنیا بوده، ولی بعداً با اتفاقاتی که بعد از آن می افتد آنها از شایر خارج شده و سفری حماسی را آغاز می کردند و پس از آن دنیای (ذهنی) خواننده ی داستان بزرگتر و بزرگتر می شد. من هم وقتی خواننده را غرق در وینترفل کرده بودم، درست در همان لحظه به صحنه های دوردست می بردم.

مارتین معمولا به تالکین اشاره می کند و اشتراکات و تفاوت های سبک خود با او را بیان می کند. هرچند صراحتا اعلام کرده است که برخی ایده هایش منشأ تالکینی دارند اما بیش از همه خود را وام دار تاریخ اروپا می داند!

باید به یک مجموعه اشاره کنم که قرار است به زودی در بریتانیا تجدید چاپ شود: مجموعه ای هفت جلدی از موریس درون فرانسوی به نام پادشاهان نفرین شده که شش جلد آن به انگلیسی ترجمه شده و توسط انتشارات هارپر کالینز چاپ شده است...

نکته مهم این است که اگرچه من به بخش های زیادی از تاریخ علاقه دارم اما آنچه داستانم بیش از هر برهه زمانی دیگری بدان شبیه است، جنگ گل های رز در بریتانیا است.

منبع: Winterfell.Ir

مصاحبه جیم ویندولف با جرج آر. آر. مارتین

جنگ رزها سلسله نبرد هایی بود که طی یک دوره سی ساله یعنی از ۱۴۵۵ تا ۱۴۸۵ میان دو خاندان لنکستر و یورک در گرفت و در آن بارها معادله قدرت در بریتانیا تغییر کرد. اگر بخواهیم مثالی عینی و واقعی برای «بازی تاج و تخت» بزنیم شاید جنگ رزها بهترین نمونه باشد. نشان لنکسترها رز سرخ و نشان یورکها رز سفید بود. یعنی همان رنگ هایی که لیسترها و استارکها در دنیای مارتین در پرچم خود دارند.

سریال شبکه HBO

در سال ۲۰۰۷ هنگامی که مارتین مشغول نوشتن رقصی با اژدهایان بود شایعات به واقعیت تبدیل شد و خبر اقتباسی سریالی از نغمه یخ و آتش، منتشر و تایید گردید. دیوید بنیاف و دی. بی. وایس کارگردانان و نویسندگان کنونی سریال با خواندن فیلمنامه شیفته داستان شدند و با تماس با جرج مارتین با او قرار ملاقاتی گذاشتند تا درباره اقتباس صحبت کنند. ملاقات پنج ساعت طول کشید و در نهایت جرج مارتین از بنیاف پرسید: «خب... مادر جان اسنو کیه؟»

نام سریال، نام نخستین کتاب نغمه یخ و آتش یعنی بازی تاج و تخت است. تا کنون پنجاه اپیزود از آن در پنج سیزن ده قسمتی از آن پخش شده که مطابق انتظار با استقبال بسیار خوبی روبه رو شده است. با وجود این که کتاب هفت قسمتی خواهد بود، سریال در هشت سیزن تولید خواهد شد هر قسمت بین ۵۰ تا ۵۷ دقیقه است که این عدد در سیزن های اخیر در حال افزایش بوده است. جرج مارتین خود به شکل ناپیوسته به عنوان فیلمنامه نویس با تیم سریال همکاری دارد. پیتر دینکلیج، کیت هرینگون و امیلیا کلارک محبوب ترین بازیگران مجموعه بوده اند. با وجود انتقاداتی که پیرامون کاری به این بزرگی طبیعی است بازی تاج و تخت بدون شک از هر نظر یکی از بهترین های دنیاست که البته با توجه به تبلیغات عظیمی که اچ بی او برای سریال



به ناگاه دنیای فانتزی به خود آمد و دید که نوشتن ضیافتی برای کلاغ‌ها پنج سال به طول انجامیده و پس از آن نیز رقصی با اژدهایان شش سال زمان برد... و اکنون هم پنج سال دیگر گذشته (احتمالا به شش برسد) و مارتین هواداران را معطل نگاه داشته است! خب عده ای می گویند این ذات داستان های اپیزودیک است. ممکن است این پرسش پیش بیاید که چرا زمان بین نگارش کتاب‌ها مرتب در حال افزایش است که چرایی آن تقریبا به پیچیدگی خطوط داستانی مارتین می باشد! اما چیزی که می توان گفت این است که گرایش مارتین به کارهای جانبی مانند داستان های کوتاه فرعی از دنیای نغمه، فیلمنامه نویسی وکنگره های ادبی زمان زیادی از او می گیرد. به هر حال مارتین قبلا ثابت کرده که پاسخ انتظارها را خواهد داد. مدارک آن هم در کتابفروشی ها موجود است!

شاید حتی بدبین ترین هواداران مارتین هم فکر نمی کردند کتاب از سریال عقب بیفتد اما این اتفاق رخ داده. حالا قرار است چه چیزی را در این سیزن ببینیم؟ خب چیزی که قطعی به نظر می رسد این است که برخی خطوط داستانی که در پنج سیزن قبلی سریال ناقص مانده بود یا به شکل ناقص به آن‌ها پرداخته شده بود تمام شوند و شاید هم داستان پیش برود اما با چه چیزی؟ تا حدودی با خلاقیت نویسندگان مجموعه و با چیزی هایی که مارتین احتمالا برای آنها فاش کرده است. یعنی خوشمان بیاید یا نه برخی چیزهایی که در باد های زمستان خواهیم خواند، پیش از آن در سیزن ششم سریال قابل مشاهده است. به هر حال مارتین همیشه از سریال و سازندگان آن حمایت کرده و خواهد کرد. دیگر آن که واقعا نباید زیاد به مارتین فشار آورد؛ نه فقط به خاطر مسائل اخلاقی بلکه به این خاطر که او بیمار است. از یک پیرمرد شصت و هفت ساله چاق چه انتظاری دارید؟ شاید بهتر باشد او را راحت بگذاریم و اجازه دهیم در آرامش کتابش را بنویسد. و اگر نه، پیرو کلام گهر بار «والار مورگولیس»، شاید قبل از تمام کردن نغمه یخ و آتش همیرد و ما هیچ گاه نفهمیم مادر جان اسنو چه کسی است.

منابع:

Westeros.org

Winterfell.Ir

مقاله ای از ایمان ذاکری



اخبار وستروسی

کارگردان game of thornes و Homeland سریال Taken را می سازد

!

شبکه ی تلویزیونی NBC که سازنده ی این سریال است، کارگردانی با تجربه را برای ساخت آن به خدمت گرفته است. « آلكس گریوز » قرار است قسمت پایلوت سریال Taken را بسازد. گریوز پیش از این دو جایزه ی امی برای کارگردانی و تهیه کنندگی سریال The West Wing برده است.

در کارنامه ی این کارگردان هم چنین می توانید کارگردانی قسمت هایی از سریال بزرگ و معروف Shameless و Game Of Thornes

و Homeland را هم ببینید. « آلكس کری » نویسنده و تهیه کننده سریال Homeland قسمت پایلوت سریال را نوشته است. او پیش از این هم با گریوز

ثبت رکورد سریال Game Of Thornes در کتاب گینس ۲۰۱۶

چندی پیش، سرگرمی هفته اعلام کرد که سریال بازی تاج و تخت در کتاب گینس ثبت شد. اپیزود ۲ فصل ۵ این سریال با پخش همزمان در ۱۷۳ کشور مختلف، رکورد زد و این Maisie Williams بود که به نمایندگی از بازیگران و هنرپیشگان این سریال، جایزه ی این رکورد را کسب کرد. این یکی دیگر از موفقیت های خارق العاده برای عوامل سریال و شبکه بزرگ و پر آوازه غول شبکه های کابلی است. کاری ازمهسا.ق



بیوگرافی بازیگران سریال بازی تاج و تخت

کیت هرینگتون (Kit Harington)

پیتر



دینکلیج (Peter Dinklage)

پیتر هیدن دینکلیج متولد ۱۱ ژوئن ۱۹۶۹ در نیوجرسی است. او که ریشه‌ی آلمانی، انگلیسی و ایرلندی دارد همراه با آکندروپلازی که شکل متداولی از کوتولگی است به دنیا آمد و اندازه‌ی قد او حدود ۱۵۰ سانتی متر می‌باشد. دینکلیج در سن ۵ سالگی یک جراحی سخت برای صاف کردن استخوان‌های پایش داشت، اما هیچ رفتار خاصی به دلیل شرایط فیزیکی‌اش با او صورت نگرفت. او بازیگری را با ایفای نقش در مدرسه و در نمایش The Velveteen Rabbit آغاز کرد که پس از بازخوردهای مثبتی که از تماشاچیان دریافت کرد به این حرفه علاقه مند شد. اولین نقش رسمی او در سال ۱۹۹۵ و در فیلم «زندگی در فراموشی (Living in Oblivion)» بود که پس از آن با وقفه‌ای طولانی مدت در فیلم مامور ایستگاه مجدداً در دنیای سینما ظاهر شد. در سال‌های بعد او در پروژه‌های مختلفی چون Elf و The Baxter هم ایفای نقش کرد. او در سال ۲۰۰۸ به عنوان ترامپکین در فیلم «ماجرای نارنیا: شاهزاده کاسپین» حاضر گشت.

اما مهمترین اتفاق در زندگی حرفه‌ای پیتر دینکلیج در سال ۲۰۰۹ رخ داد. زمانی که در ۵ مه آن سال به عنوان اولین بازیگر رسمی سریال بازی تاج و تخت توسط HBO معرفی شد. او تنها کسی بود که توسط جورج مارتین، دیوید بنیوف و دی. بی. وایس به عنوان اولین و آخرین گزینه‌ی ایفای نقش تیریون لایستر انتخاب شد. پیتر از همان فصل اول تاکنون به عنوان یکی از اصلی‌ترین ستاره‌های سریال معرفی شده است. او در بازی ویدیویی تل‌تیل هم به عنوان صدای پیشه‌ی شخصیت تیریون حضور داشت. در سال ۲۰۱۱ او برای بخش بهترین بازیگر مکمل مرد برنده‌ی جایزه‌ی امی شد. در سال ۲۰۱۲ هم با دریافت جایزه‌ی بهترین بازیگر مکمل در بخش سریال‌ها و فیلم‌های تلویزیونی از طرف گلدن گلوب بار دیگر توانایی‌های خود را به اثبات رساند. او همچنین در سال ۲۰۱۵ موفق به کسب جایزه امی برای بهترین بازیگر مکمل در سریال درام شد. او در شوی تلویزیونی دیوید لژمن گفته بود که یک بار سعی کرده تا کتاب‌های نغمه‌ی یخ و آتش را بخواند اما گیج شده و ادامه‌ی آن را رها کرده است. او یک بار به شوخی گفته بود که جورج مارتین به دلیل اشاره‌ی او قصد دارد تا شخصیت تیریون را در کتاب بکشد.

دینکلیج در سال ۲۰۱۲ در انیمیشن عصر یخبندان: رانش قاره‌ای هم صدا پیشگی کاپیتان گوت را بر عهده داشت. در سال ۲۰۱۴ در جدیدترین قسمت سری ایکس من بازی کرد. او که قرار است در فیلم O Lucky Day به کارگردانی آدام شانکمن ایفای نقش کند، در سال ۲۰۱۵ به عنوان قهرمان بازی‌های آرکد در فیلم کم‌دی پیکسل‌ها هم حضور به عمل آورد. او که از ۱۶ سالگی تصمیم به گیاهخواری گرفته، در سال ۲۰۰۵ با اریکا اش‌میت که از قضا او هم کارگردان است ازدواج کرد و اکنون

کریستوفر کیتسبی «کیت» هرینگتون متولد ۲۶ دسامبر ۱۹۸۶ در لندن است. او که به خاطر ایفای نقش جان اسنو در سریال بازی تاج و تخت شناخته می‌شود، ابتدا می‌خواست روزنامه نگار، فیلمبردار یا خبرنگار شود اما پس از این که برای اولین بار نقشی را در تئاتر ملی در نمایش اسب جنگی ایفا کرد به سمت بازیگری متمایل شد.

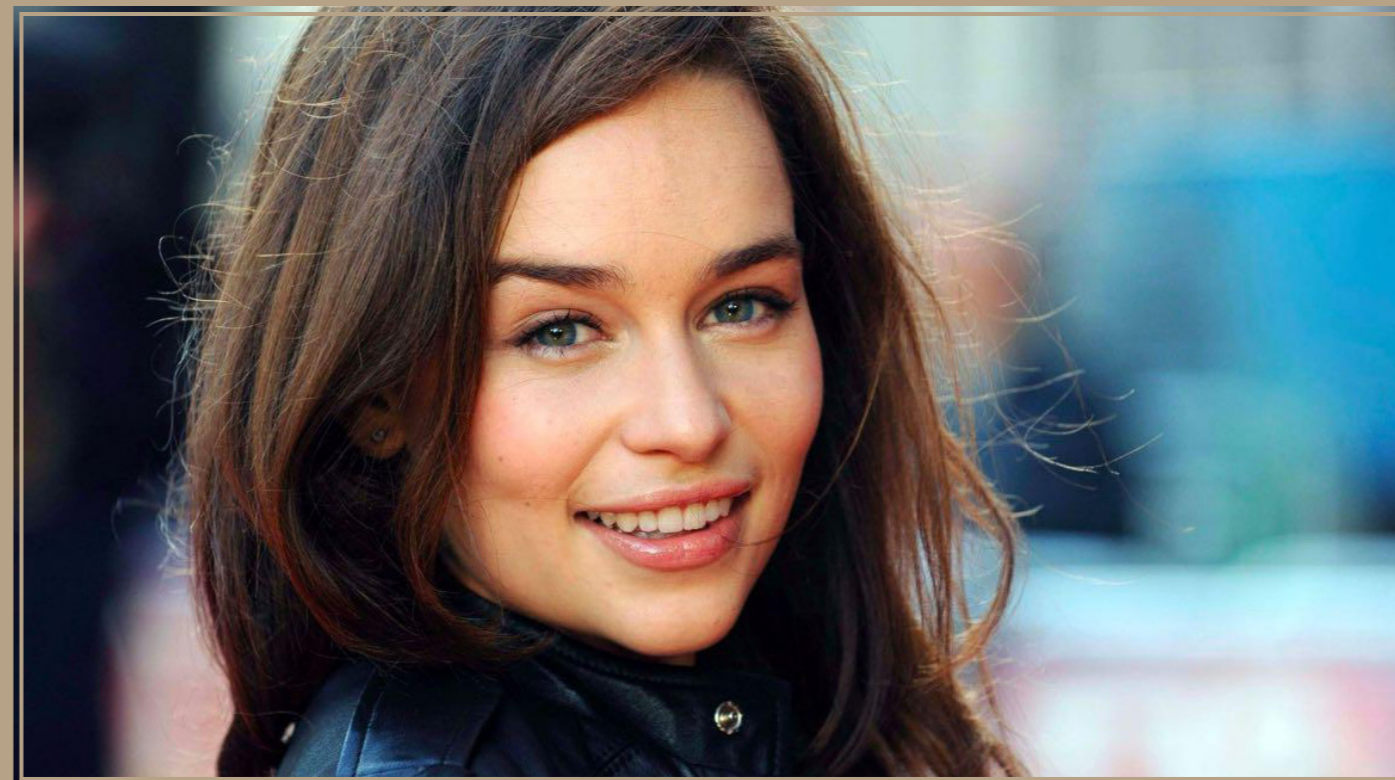
سپس برای شرکت در اولین سریال تلویزیونی برای سریال بازی تاج و تخت آمون داد و مسئولان شبکه‌ی HBO به سرعت با او قرارداد بستند. او در سال ۲۰۱۲ نامزد جایزه‌ی ساترن برای بهترین نقش مکمل مرد شد. پس از نمایش موفق در این سریال او پیشنهادهای زیادی برای بازی در فیلم‌های سینمایی دریافت کرد، و به ایفای نقش در فیلم‌های ۳D Silent Hill: Revelation و Pompeii پرداخت. او در سال ۲۰۱۴ در انیمیشن موفق How to Train Your Dragon ۲ هم به عنوان صدا پیشه‌ی ارت حاضر شد که در نهایت این انیمیشن با فروش بسیار خوب و نامزدی در آکادمی اسکار همراه شد. این انیمیشن همچنین برنده‌ی یک جایزه‌ی گلدن گلوب هم گردید. سال ۲۰۱۴ برای کیت سال پر باری بود چرا که او موفق شد به همراه جف بریجز در فیلم هفتمین پسر هم ایفای نقش کند. در دسامبر ۲۰۱۴ هم اعلام شد که قرار است برای نقش خاویر دولان در فیلم مرگ و زندگی جان داناوان به همراه جسیکا جاستین بازیگری کند. در ادامه‌ی فعالیت‌های تلویزیونی نیز او در سال ۲۰۱۵ در کمدی «۷ روز در جهنم» شبکه‌ی HBO حاضر شد. هرینگتون علاوه بر سریال اصلی در بازی‌های Game of Thrones: A Telltale Games Series هم صدا پیشگی جان اسنو را بر عهده داشته است.

شخصیت او که یکی از محبوب‌ترین شخصیت‌ها در سریال می‌باشد و تئوری‌های زیادی را پیرامون خود ایجاد کرده تاکنون در ۴۱ قسمت از سریال بازی تاج و تخت حضور داشته، اما پس از زخمی شدن در آخرین صحنه از قسمت پایانی فصل پنجم با توجه به عدم انتشار ادامه‌ی کتاب‌های اصلی هیچ کس از سرنوشت او خبر ندارد.



پدر یک دختر ۵ ساله می‌باشد.

پیتر دینکلیج تاکنون در ۴۶ قسمت از سریال بازی تاج و تخت بازی کرده و شخصیت او، تیریون لایستر در فصل ششم باید با چالش‌های حکومت بر شهر آشوب زده‌ی میرین دست و پنجه نرم کند.



امیلیا کلارک (Emilia Clarke)

امیلیا کلارک متولد ۲۶ اکتبر ۱۹۸۶ لندن است. او که به خاطر ایفای نقش در سریال بازی تاج و تخت به عنوان دنیس تارگرین به شهرت جهانی دست یافت تاکنون نامزد ۲ جایزه‌ی امی در سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۵ برای نقش مکمل زن در یک سریال درام شده است. اولین حضور او در تلویزیون به نقش کوتاهی در اپرای بریتانیایی دکترها بر می‌گردد. او در سال ۲۰۱۰ به همراه بازیگر بریتانیایی دیگری به نام تمزین مرچنت برای بازی به عنوان دنیس انتخاب شد که در نهایت توانست به دلایل نامعلومی این نقش را تصاحب کند. امیلیا در سال ۲۰۱۴ توسط خوانندگان Askmen به عنوان یکی از خواستنی‌ترین زنان جهان شناخته شد. او به عنوان نقش اول زن اقتباس کتاب پرفرمدار پنجاه سایه‌ی گری یعنی آناستازیا هم در نظر گرفته شده بود که به دلیل وجود صحنه‌های برهنگی زیاد آن را نپذیرفت. در عوض او در سال ۲۰۱۵ در ادامه‌ی سری فیلم‌های نابودگر با نام ترمیناتور جنسیس به همراه با آرنولد شوارتزنگر به ایفای نقش سارا کانر پرداخت. کلارک قرار است در سال ۲۰۱۶ هم در اقتباسی از کتاب پر فروش Me Before You بازی کند. این بازیگر بریتانیایی در سال ۲۰۱۵ هم به عنوان جذاب‌ترین زن زنده‌ی سال توسط Esquire انتخاب شد. همچنین شایعه شده که او قرار است در فیلم «اسلحه‌های آگوست» در کنار هلنا بونهام کارتر به ایفای نقش بپردازد.

امیلیا کلارک تاکنون در ۴۱ قسمت از سریال بازی تاج و تخت بازی کرده و شخصیت او پس از فرار گودال‌های مبارزه توسط اژدهایش دروگون به ناکجاآباد برده شد و حالا باید خود را به طریقی از اسارت دوتراکی‌ها خارج کند.

لنا هیدی (Lena Headey)

لنا هیدی متولد ۳ اکتبر ۱۹۷۳ برموداست. او از سن ۱۷ سالگی شروع به بازیگری در نقش‌های فرعی و شخصیت‌های مکمل کرد. هیدی شهرت جهانی خود را به خاطر بازی در فیلم‌های پرفروش و فانتزی The Brothers Grimm (۲۰۰۵) و به خصوص برای بازی در نقش گورگو، ملکه‌ی اسپارتا در فیلم ۳۰۰ (۲۰۰۷) به دست آورد. او علاوه بر پروژه‌های سینمایی در سریال ترمیناتور شبکه‌ی فاکس آمریکا به نام Terminator: The Sarah Connor Chronicles هم به عنوان سارا کانر ایفای نقش کرد. این بازیگر ۴۲ ساله در سال‌های بعد

هم در فیلم‌هایی چون The Broken و Laid to Rest بازی کرد تا این که در سال ۲۰۰۹ به عنوان بازیگر نقش سرسی لایستر در سریال بازی تاج و تخت توسط شبکه‌ی HBO معرفی شد. او که برای بازی در همین نقش به طور متوالی در سال‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵ نامزد جایزه‌ی امی برای بازیگر زن نقش مکمل در یک سریال درام شد پس از حضور موفق در این سریال هم در فیلم‌های مطرح دیگری مثل Dredd و قسمت دوم فیلم سیصد به نام ۳۰۰: Rise of an Empire مجدداً حضور یافت. او در سال ۲۰۱۶ به همراه بازیگر نقش پدر خود یعنی تایوین لایستر در فیلم «غرور و تعصب و زامبی‌ها» به عنوان بازیگر مکمل ظاهر شد.

هیدی در مصاحبه‌ای در مورد تئوهای پرشمار خود گفت: «من به دنیا آمده‌ام تا جوهری باشم.» از آنجایی که او هم بر پشت و هم بر روی دنده‌های خود تتو دارد، کارگردانان را مجبور می‌کند تا با پوشاندن لباس‌های بیشتر به او این تتوهای اضافی را بپوشانند.

لنا هیدی که تا زمان نگارش این مقاله در ۴۹ عنوان فیلم مختلف حضور داشته در سریال محبوب بازی تاج و تخت هم در ۴۴ قسمت ایفای نقش سرسی را بر عهده داشته و انتظار می‌رود که در فصل ششم سریال به دنبال انتقام گیری سختی از گنجشک‌ها و طرفداران آن‌ها باشد.

استیفن دیلین (Stephen Dillane)

استیفن جی. دیلین زاده‌ی ۲۷ مارس ۱۹۵۷ لندن است. او که اغلب به خاطر بازی در نقش لئونارد وولف در فیلم ساعت‌ها (۲۰۰۲) و استنیس براتیون در سریال بازی تاج و تخت شناخته می‌شود در فیلم‌های متعددی مثل هملت (۱۹۹۰)، شاه آرتور (۲۰۰۴) و سی دقیقه پس از نیمه شب (۲۰۱۲) حضور داشته است. دیلین در تلویزیون هم بسیار فعال بوده و در سریال‌ها و فیلم‌های تلویزیونی زیادی از جمله John Adams، Hunted، و The Tunnel ظاهر شده. نکته‌ی جالب در مورد او حضور پسرش فرانک دیلین در قسمت ششم مجموعه‌ی هری پاتر به نام هری پاتر و شاهزاده‌ی دورگه است. فرانک در این فیلم نقش ولدمورت جوان را بازی کرد. استیفن که در فصل دوم وارد سریال شد هم یکی از کسانی است که کتاب‌ها را نخوانده است.

استیفن دیلین در ۲۳ قسمت از سریال بازی تاج و تخت به ایفای نقش شخصیت استنیس براتیون پرداخته و با وجود این که در آخرین صحنه‌ی حضور او در سریال به نظر می‌آمد که او از داستان حذف شده ولی بسیاری از طرفداران این شخصیت امیدوارند که او باز هم به سریال بازگردد.

گرد آوری از ایمان .ص



میسی ویلیامز (Maisie Williams)

مارگارت کونستنس میسی ویلیامز متولد ۱۵ آوریل ۱۹۹۷ بریستول انگلستان است. او در اولین کارهای بزرگ خود با شبکه‌ی HBO و برای سریال بازی تاج و تخت قرار داد بست. بازیگر نقش آریا استارک علیرغم برنده شدن جایزه‌های متعددی از جمله جایزه‌ی EWwy تاکنون نتوانسته جایزه‌ی امی را تصاحب کند. ویلیامز که نام میسی را از داستان کمیک The Perishers گرفته است پس از حضور موفق در سریال ساخته شده از مجموعه‌ی نغمه‌ی یخ و آتش در فیلم‌هایی چون Heartstroke (۲۰۱۲) و Gold (۲۰۱۳) هم بازی کرده است. این بازیگر نوجوان انگلیسی اخیراً هم در سریال محبوب و پرطرفدار دکتر هو در نقش اشپلدر ظاهر شد. میسی که از دوستان صمیمی سوفی ترنر بازیگر نقش سانساستارک می‌باشد در بازی تحسین شده‌ی The Last of Us هم صدای پیشگی شخصیت الی را بر عهده داشت. او در مصاحبه‌ای گفته بود که خلاصه‌ای از اتفاقاتی که قرار است در مورد شخصیتش در کتاب‌های نغمه اتفاق بیافتد را می‌داند اما به دلیل این که نمی‌خواهد از تخیرات سریال نسبت به کتاب شوک زده و گیج شود مجموعه را به طور کامل نخوانده است. یکی از چالش‌های میسی برای ایفای نقش به عنوان آریا این بود که میسی راست دست بود ولی آریا چپ دست، به همین دلیل میسی باید تلاش زیادی می‌کرد تا کار با دست چپ را بهتر یاد بگیرد.

میسی ویلیامز تاکنون در ۳۹ قسمت از سریال حضور داشته و طرفداران شخصیت او منتظر ببینند تا آریا این بار چگونه می‌تواند از پس نابینایی که به دلیل نافرمانی از اعضای خانواده‌ی سیاه و سفید گریبان گیر او شده بر می‌آید.

گردآوری شده توسط ایمان ص



اخبار وستروسی

طراح ایرانی جواهرات سریال بازی تاج و تخت

آناهیتا گیتی استاین معمار و جواهرساز ایرانی متولد ایران و پرورش یافته آلمان، انگلستان و در نهایت ایالات متحده آمریکا است. او که سالها در نیویورک به حرفه معماری مشغول بوده، چند سالی است که مهارت، تجربیات شخصی متنوع و میراث کهن زادگاه خود در طراحی و ساخت جواهرات مجسمه گون به کار گرفته است او در رابطه با طراحی‌های خود می‌گوید: «زیبایی شناسی کارهای من مطالعه تضاد میان زوایای ظریف و نرم و منحنی‌های دارای زوایای تند و ساخت یافته است». خطوط، منحنی‌ها، زوایا، سایه و رنگ و نور در طراحی جواهرات برند آناهیتا نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کند. نقوش و موتیف‌های هنر و معماری ایران باستان و بسیاری از مکان‌هایی که او در آنها زندگی کرده نیز بسیار طراحی‌های او را تحت تاثیر قرار داده است.

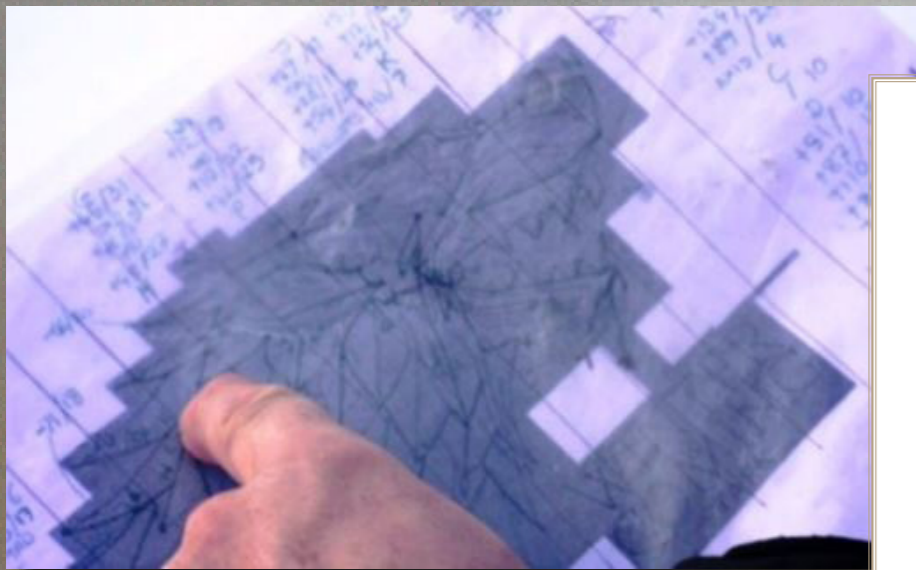
او می‌گوید: «سعی می‌کنم در محدوده زبانی قرار بگیرم که الهام بخش من است. فرم‌های مجسمه گون نرم و تندیس وار هنر نو و همچنین شمال آفریقا بسیار مورد علاقه و الهام بخش من بوده است.»

گوشواره‌های مشهور یشم بریولیت زرد او نمونه‌ای از این منابع الهام است. او در رابطه با استفاده از یشم و عقیق می‌گوید: «من اولین بار عاشق و شیفته کشیدگی عقیق بریولیت شدم و پس از آن سایه‌های رنگی و متنوع این سنگ بود که بسیار مرا شیفته خود کرد، درخشش طلایی و زنانگی محض رنگ این سنگ به آن جلوه بی نظیری بخشیده است، در یک کلام جواهرات من برای لمس کردن ساخته شده‌اند.» یکی از زیباترین و خلاقانه‌ترین جواهر مجموعه جدید او، گردنبند با شیشه کریستال است که با الماس و یاقوت پر شده است. ایده طراحی این گردنبند از جنگجویان باستان

الهام گرفته شده که در هنگام رفتن به

میدان جنگ ظرف کوچکی به عنوان «اشک دان» به همسر خود هدیه می‌کردند که اگر در هنگام بازگشت از پیکار با اشک پر شده بود نشانی از عشق و علاقه بوده است.

چهره‌های مشهوری چون کریستین بل، سارا درو گریز و البته بسیاری از بازیگران سریال محبوب «بازی تاج و تخت» نظیر لینا هیدی یا همان «سرسی لایستر» مکار، سوفی ترنر و شخصیت «سانسا استارک» و البته امیلیا کلارک یا همان «دنریس تارگرین» محبوب و در کل طراحان لباس این مجموعه از طرفداران این طراح ایرانی هستند.



MODE ONLINE
Modeonline.ir Received



عاقبت علاقه دیوانه وار به سریال بازی تاج و تخت!

یکی از طرفداران سریال بازی تاج و تخت بخاطر علاقه عجیبش به این سریال دست به اقدام عجیبی زده است. این طرفدار با ۱۳ ساعت پیاده‌روی روی برف نشان بزرگی از این سریال را بر دامنه کوه‌های آلپ پدید آورد. سیمون بک هنرمندی است که با الهام گرفتن از شخصیت جان اسنو در این سریال نشان خاندان استارک را در اندازه یک و نیم برابر زمین فوتبال روی برف‌های آلپ نقش کرد. جان اسنو با بازی کیت هرینگتون در سریال «بازی تاج و تخت» فرزند ند استارک است.

این هنرمند بریتانیایی که از زمین به عنوان بوم نقاشی خود استفاده می‌کند، با استفاده از ۶۴ هزار و ۸۰۰ قدم با کفش‌های برفی اثر هنری خود را پدید آورده است. بک که در آکسفورد مهندسی خوانده است، برای تخمین تعداد قدم‌های لازم پیش از شروع کار یک نقشه کامل از طرح و جزئیات دقیق آن را رسم کرد. او پس از رسم نقش با یک قطب‌نما به عنوان راهنما، کار خلق اثر هنری خود روی برف‌های تازه و صاف را آغاز کرد.

کاری از مهسا ق.



MODE ONLINE
Modeonline.ir



Received



MODE ONLINE
Modeonline.ir



MODE ONLINE
Modeonline.ir

Received

در این زمستان تاریک و بلند، آنکه مرده است دگر بار نمی میرد، قویتر از همیشه برخواهد خاست و در زیر فرش ستارگان، این شاهدان ابدی
قرضش را ادا خواهد کرد!



پیدا میشود که طغیان بیماری نظیر طاعون ۴ (مرگ سیاه) و وبا ۵ باعث مرگ میلیون نفر انسان در رده های مختلف سنی میشود .

اسنو ۶ از جمله کسانی بود که در مبارزه با بیماری های عفونی و واگیردار موثر و شخصیتی ماندگار بود، جان

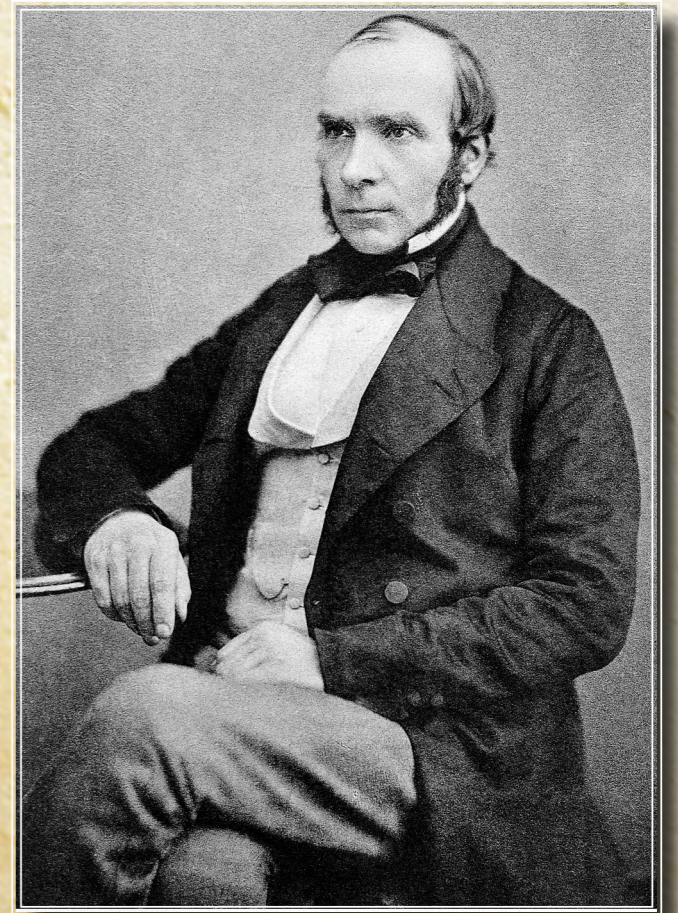


اسنو در قرن ۱۹ می زیست . او با آماده کردن يك اسپري تنفسی استفاده از اتر را کارآمد کرد و این وسیله برای طبابت در سال ۱۸۴۷ در جامعه پزشکی وست مینسپتر داده شد. اسنو در کنار اینکه يك آزمایشگر داروي بیهوشي بود يك محقق و آموزگار نیز بود او دارای کنجکاوي عقلانی بود و به دنبال درك فرایند بیهوشي بود او نیاز به اندازه گیری مقدار عامل تجویز شده، اهمیت تظاهرات فقدان اکسیژن و مشکلات دي اکسید کربن را دنبال کرد. برای راهنمایی اطبای بالینی فرایند بیهوشي را به پنج مرحله تقسیم کرد که امروزه به عنوان نشانه های بالینی بیهوشي معروف هستند همه این موارد و پژوهشهای مختلف در سال ۱۸۴۷ در يك رساله تحت عنوان درباره استنشاق بخار اتر جمع آوری شدند که در طب و بیهوشي کلاسیک است. اسنو در سال ۱۸۵۳ هنگامی که با موفقیت از کلروفورم برای علیا حضرت ملکه ویکتوریا هنگام تولد پرنس لئوپولد استفاده کرد مشهور شد و این رخداد در عمارت anesthesia a la teine به رسم یادگار نگاشته شد .

در کنار این آنچه که واقعا اسنو به آن عشق می ورزید، اپیدمیولوژی (همه گیرشناسی) ۷ بیماری وبا بود که در اواسط قرن ۱۹ در انگلستان معضل عمده ای محسوب میشد. فقط در هفته اول سپتامبر ۱۸۵۴، حدود ۶۰۰ نفر که در تعداد اندکی از ساختمان های تلمبه خانه براد استریت ۸ در اندن زندگی می کردند، به دلیل ابتلا به وبا تلف شدند. در آن زمان ویلیام فار ۹ رئیس اداره ثبت احوال بود. اسنو و فار درباره علت وبا کاملا اختلاف عقیده داشتند. فار به آنچه اصطلاحا نظریه میاسماتیک بیماری ۱۰ نامیده می شد اعتقاد داشت. براساس این نظریه که در آن زمان عموما به آن معتقد بودند، بیماری از طریق یک میاسم یا ابر که در ارتفاع اندکی از سطح زمین مستقر میشد، انتقال می یافت. اگر چنین باشد، انتظار می رفت که افرادی که در ارتفاع کمتری

هر مجموعه داستان فانتزی شامل شخصیت های مختلفی است ، شخصیت هایی که گاه نزد هواداران بسیار محبوب شده و هواداران با شور و حرارت هر جزئیاتی راجع به شخصیت های دلخواه خود را دنبال می کنند این بحث در مورد مجموعه ی نغمه ای از آتش و یخ جرج مارتین نیز صادق است، مجموعه که در بر گیرنده شخصیت های مختلف از خاندان های مختلف است ، یکی از محبوب ترین این خاندان ها، خاندان استارک است، خاندانی پرتفردار که در بر گیرنده چند شخصیت مهم نظیر ادوارد استارک و کاتلین تالی و هم چنین شخصیت هایی است که داستان از دید آنها دنبال می شود نظیر آریا استارک، سانسو استارک و نیز جان اسنو. جان اسنویی که یکی از پرمجراترین و پرحاشیه ترین شخصیت های این مجموعه است، ماجراهایی از چگونگی تولد او ، تصمیمات او که هرکدام در سرنوشت کلی وستروس موثرند و اطلاق لفظ اسنو بجای استارک برای او. استفاده از لفظ اسنو(برف) برای این شخصیت نشان از شخصیت پردازی با حوصله و دقت مارتین در جزئیات سازنده داستان است. طفلان نامشروع در وستروس بنابر محل سکونت خود نامگذاری می شدند

چنانچه اگر این کودک در شمال و حوزه نفوذ قلمروی وینترفل بود اسنو(نظیر جان و رمسی اسنو)، اگر در دورن بود سند (نظیر الاریا سند)، اگر در ریورلند بود ریور و... نامگذاری می شد. این مزیتی خوب و نشان از پرداخت مناسب داستان است ولی جدای از آن چیزی که برای نویسنده این سطور جالب بود، گاه وجود شباهت های تام اسمی (خواه تصادفی یا غیر تصادفی) در داستان های فانتزی است . جرقه این خیال نیز از ماجرای وجود یک سم وایز گمچی زنده در انگلستان به ذهن نویسنده وارد شد. سم وایز گمچی ای که این قضیه برای او جالب آمد و طی نامه ای این امر را به تالکین اطلاع داد و البته با واکنش خوب تالکین مواجه شد . در مورد شخصیت جان اسنو هم جان اسنو های دیگری وجود دارد و کلا حداقل ۶ جان اسنو شناخته شده است . یکی از این جان اسنوها، وزیر خزانه داری ایالات متحده آمریکا بود ۱ همچنین یکی از سیاستمداران و نمایندگان امریکایی همین نام ۲ را داشت، ولی همنام بسیار مشهور لرد اسنو ، یکی از مشاهیر دانش پزشکی ،شاخه ی بیهوشی ۳ و همچنین



پیشگیری از بیماری ها است. کسی که می توان گفت نظیر اسنو که سوگند خورده بود که : من سر پستم زندگی خواهم کرد و خواهم مرد و در دنیای فانتزی به جنگ پلیدی ها رفت، او نیز در دنیای واقعی به جنگ بیماری و تقدیم هبه سلامت به همه انسان ها شد ، هبه ای که همیشه در معرض نسیان بود ، نوع بشر در ابتدای خلقت عمدتا گرفتار ترس هایی نظیر گرسنگی و شکار شدن بود، با پیشرفت دانش و تبدیل انسان از شکار به شکارچی و برآورده کردن نیاز های غذایی، مشکل بعدی بیماری های واگیر دار و عفونی بود ، بیماری هایی که گاه ترس از آنها همتراز با ترس از شخصیت های افسانه ای ادبیات گمانه زن بود ، مورد های زیادی

زندگی می کنند با خطر بیشتری برای ابتلا به بیماری منتقل شده توسط این ابر مواجه باشند و داده های فار با این نظریه او مطابقت داشت ولی اسنو با این نظریه موافق نبود. او معتقد بود که وبا از طریق آب آلوده منتقل می شود. در لندن آن زمان، افراد برای تامین آب مورد نیاز خود با یکی از شرکت های تامین کننده آب، قرار داد می بستند. محلی که این شرکت ها از آن آب بر می داشتند در یکی از بخش های بسیار آلوده رودخانه تیمز ۱۱ قرار داشت. یکی از این شرکت ها که لامبت ۱۲ نام داشت، محل تامین آب خود را به قسمتی از رودخانه تیمز که در بالادست محل قبلی بود و آلودگی کمتری داشت منتقل کرد، ولی سایر شرکت ها محل تامین آب خود را تغییر ندادند، بر این اساس اسنو نتیجه گرفت که میزان مرگ و میر ناشی از وبا در افرادی که آب مورد نیازشان را از شرکت لامبت تهیه می کردند می بایست کمتر از این میزان در افرادی باشد که آب خود را از شرکت های دیگری تهیه می کنند. ابتکاری که اسنو برای بررسی این نظریه به خرج داد امروزه با عنوان (اپیمولوژی چرم کفش ۱۳) معروف است یعنی رفتن اسنو از خانه ای به خانه ی دیگر، شمارش تمام موارد مرگ ناشی از وبا در هر خانه و تعیین اینکه کدام شرکت آب هرخانه را تامین می کرده است. داده های اسنو به قدری

منابع و پانوشت:

- اپیدمیولوژی (ویرایش چهارم) / لئون گوردیس ؛ ترجمه پیمان سلامتی، خسرو سبحانیان، علیرضا فتح الهی، انتشارات ارجمند، ۱۳۸۹

-سایت پزشکان بدون مرز/ اپیدمیولوژی چیست؟

- درسنامه پزشکی پیشگیری و اجتماعی، جلد اول: اصول و روشهای اپیدمیولوژی، جمعیت شناسی و آمارهای بهداشتی - جان اورت پارک، کی. پارکر، حسین شجاعی تهرانی (مترجم)، حسین ملک افضلی (زیرنظر) امین ظهورتبار

قانع کننده بودند که فار یعنی رئیس کل اداره ثبت احوال را بر آن داشت تا از روسای ثبت احوال هریک از نواحی جنوب لندن بخواهد تا شرکت تامین کننده آب هر خانه ای را که در آن فردی به دلیلی ابتلا به وبا می میرد را ثبت کنند. جالب اینکه در روزگار اسنو هنوز ویبریو کلرای انترتو توکسیک شناخته نشده بود و درباره زیست شناسی این بیماری هنوز هیچ چیزی معلوم نشده بود ولی اسنو ثابت کرد که این بیماری مخوف از طریق آب آلوده انتقال پیدا کرده است و تحقیق گرانهای اسنو منجر به تاسیس تصفیه آب از طریق جوشاندن و غلبه بر آن اپیدمی شد و اپیدمی های بعدی نیز محدود شدند. همین اقدام بزرگ که سبب پیدا شدن راه های کنترل وبا حتی بدون شناخت دقیق عامل بیماریزا شد سبب شد که به جان اسنو، لقب پدر اپیدمیولوژی مدرن داده شود.

مقاله ای از امین ظهور تبار



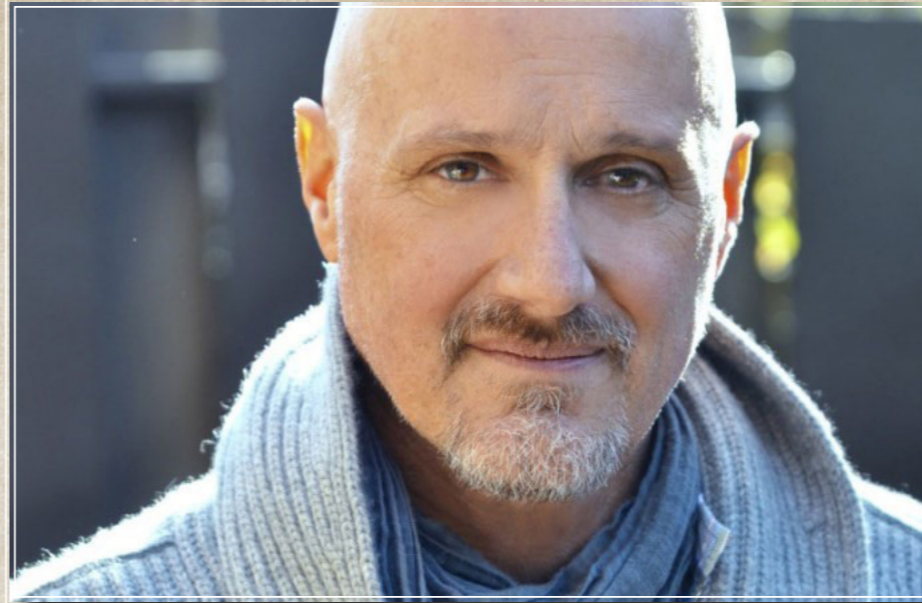
کارگردانان سریال بازی تاج و تخت

هر ساله ۱۰ قسمت

مختلف سریال بازی تاج

و تخت بین ۴ تا ۶ کارگردان مختلف تقسیم می‌شود که از این رو این سریال تاکنون ۱۴ کارگردان متفاوت را به خود دیده است. پر تکرارترین کارگردانان ۳ نفر با نام‌های الکس گریوز (Alex Graves)، دیوید ناتر (David Nutter) و آلن تیلر (Alan Taylor) هستند که هر کدام ۶ قسمت را کارگردانی کرده‌اند. البته نفر پانزدهمی هم وجود دارد که کارگردانی قسمت پایلوت را بر عهده داشت اما به خاطر عدم پخش شدن این قسمت به آن نمی‌پردازیم. اکنون به سراغ بررسی یک به یک این کارگردانان می‌رویم:

تیم ون پاتن (Tim Van Patten)



او که متولد ۱۰ ژوئن ۱۹۵۹ در منطقه‌ی بروکلین

نیویورک است در زمینه‌های مختلفی مثل بازیگری، فیلمنامه نویسی، تهیه‌کنندگی و کارگردانی فعالیت داشته است. او عموماً به خاطر کارگردانی‌هایش در شبکه‌ی HBO و در سریال‌های Boardwalk Empire، The Pacific، Rome، Deadwood، The Wire، The Sopranos، Sex and the City معروف است. و برجسته‌ترین کارش نیز مربوط به ۲۰ کارگردانی در قسمت‌های مختلف سریال The Sopranos، و همچنین جایزه‌ای که در انجمن نویسندگان و جایزه‌ی ادگار برد، می‌شود.

پاتن دو قسمت ابتدایی سریال بازی تاج و تخت را کارگردانی کرده و همچنین وظیفه‌ی تصویربرداری مجدد قسمت پایلوت، که توسط توماس مک‌کارتی (Thomas McCarthy) کارگردانی شده بود را بر عهده داشت. او به خاطر همین قسمت ابتدایی نامزد جایزه‌ی امی نیز شد.

نام دو قسمتی که توسط او کارگردانی شد Winter is Coming و The Kingsroad است.

برایان کرک (Brian Kirk)

او که متولد سال ۱۹۶۸ در ایرلند شمالی است به خاطر کارهایش در سریال بازی تاج و تخت و دو سریال دیگر شبکه‌ی HBO به نام‌های Boardwalk Empire و Luck مشهور است. کرک همچنین در ساخت سریال‌های دیگری مثل Dexter و Brotherhood هم نقش داشته است. به علاوه او کارگردان دو مینی سریال بریتانیایی به نام‌های Father & Son و Great Expectations نیز می‌باشد.

او تا یک قدمی کارگردانی قسمت دوم از سری ابرقهرمانی ثور هم پیش رفت اما در نهایت آن را نپذیرفت تا کار به همکاری در همین سریال برسد.

کرک کارگردان قسمت‌های ۳، ۴ و ۵ فصل اول بود اما به دلیل مشغله‌های کاری فرصت بازگشت به سریال را پیدا نکرد. با این وجود یک جای خالی برای بازگشت او در فصل‌های آینده به بازی تاج و تخت در نظر گرفته شده است.

نام سه قسمتی که توسط کرک ۴۸ ساله کارگردانی شد Lord Snow، Cripples، Bastards and Broken Things و The Wolf and the Lion می‌باشد.

دنیل میناهان (Daniel Minahan)

او که متولد ۱۹۶۲ در ایالات متحده آمریکا است علاوه بر بازی تاج و تخت به خاطر کار در سریال‌های True Blood، John From Cincinnati، Deadwood و Six Feet Under این شبکه نیز مشهور است. به علاوه میناهان در سریال‌های شبکه‌های دیگر مانند Grey's Anatomy و The L Word هم کار کرده است.

او در سریال بازی تاج و تخت کارگردان قسمت‌های ۶، ۷ و ۸ از فصل اول با نام‌های A Golden Crown، You Win or You Die و The Pointy End بود. سپس برای دو قسمت ابتدایی فصل سوم به نام‌های Valar Dohaeris و Dark Wings، Dark Words نیز به پروژه بازگشت.

آلن تیلر (Alan Taylor)

این کارگردان آمریکایی متولد سال ۱۹۵۹ میلادی است. او آثار مختلفی را در تلویزیون و سینما کارگردانی کرده است. از آثار وی در شبکه‌ی HBO می‌توان به بازی تاج و تخت، Rome، Deadwood، Carnivale، Six Feet Under، The Sopranos، Sex and the City اشاره کرد. دیگر کارهای تلویزیونی این کارگردان مشتمل بر Mad Men و Lost می‌شود.

تیلر در سریال بازی تاج و تخت عهده دار کارگردانی دو قسمت پایانی فصل اول بود، سپس برای قسمت‌های ۱، ۲، ۸ و ۱۰ فصل دوم به سریال بازگشت. به علاوه او در تیم تهیه‌کنندگی فصل دوم نیز حضور داشت.

احتمال حضور تیلر در فصل سوم سریال پس از اعلام کارگردانی‌اش برای فیلم Thor: The Dark World کاهش یافت اما همچنان انتظار می‌رفت برای یک قسمت به این فصل بازگردد، اگرچه زمان بندی اکران قسمت دوم ثور شرایط را برای بازگشت او مهیا نساخت. این کارگردان ۵۷ ساله کارگردان قسمت پنجم از سری فیلم‌های ترمیناتور با نام Terminator: Genesis هم می‌باشد.

نام قسمت‌هایی که توسط اون کارگردانی شد به ترتیب Baelor (۹)، Fire and Blood (۱۰)، The North Remembers (۱۱)، The Night Lands (۱۲)، The Prince of Winterfell (۱۸) و Valar Morghulis (۲۰) است.

الیک ساخاروف (Alik Sakharov)

او در دوره‌ی اتحاد جماهیر شوروی (ازبکستان کنونی) در ۱۷ می ۱۹۵۹ به دنیا آمد و در سال ۱۹۸۱ به ایالات متحده مهاجرت کرد. وی پس از اخذ شهروندی آمریکا در دهه‌ی ۸۰ و ۹۰ میلادی به کارگردانی فیلم‌های کوتاه و موزیک ویدیوها پرداخت. ساخاروف کار خود را با شبکه‌ی HBO با سریال‌های The Sopranos، Rome و Sex and the City شروع کرد که برای سریال‌های Rome برنده‌ی جایزه‌ی امی هم شد.

همچنین او کار خود در سریال بازی تاج و تخت را نیز ابتدا در فصل اول و با فیلمبرداری در چهار قسمت از آن شروع کرد؛ سپس در فصل دوم به مقام کارگردانی رسید.

قسمت‌هایی که او کارگردانی آن‌ها را بر عهده داشته از این قرار است:

قسمت ۳ از فصل دوم به نام What is Dead May Never Die

قسمت ۶ از فصل سوم به نام The Climb

قسمت ۶ و ۷ از فصل چهارم به نام‌های The Law of Gods and Men و Mockingbird

دیوید پتراکا (David Petrarca)

این کارگردان و تهیه‌کننده‌ی آمریکایی در ۱۰ نوامبر ۱۹۶۵ به دنیا آمد و در پروژه‌های مختلفی در عرصه‌ی تئاتر، سینما و تلویزیون تجربه دارد. از اون اغلب به خاطر کارگردانی سریال‌های True Blood، Hung، Big Love و Boardwalk Empire یاد می‌شود.

در سریال بازی تاج و تخت نیز او کارگردان دو قسمت از فصل دوم سریال به نام‌های Garden of Bones و The Ghost of Harrenhal یعنی قسمت‌های ۴ و ۵ است.



دیوید ناتر (David Nutter)

از دیگر کارگردانان آمریکایی، پر طرفدار و کاربلد سریال می‌تواند به دیوید ناتر اشاره کرده که متولد ۱۹۶۰ است. او اولین بار با کارگردانی قسمت‌هایی از سریال The X-Files مطرح شد. شانزده قسمت از پابلوت‌های ساخته شده توسط او به عنوان سریال پذیرفته شدند که از جمله‌ی آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: Space: Above and Beyond, Millennium, Smallville, Without a Trace, Supernatural, Terminator: The Sarah Connor Chronicles, و The Mentalist.

به علاوه او در شبکه‌ی HBO برای سریال‌های دیگری نظیر Band of Brothers (که به خاطر آن برنده‌ی جایزه امی شد)، The Sopranos و Entourage نیز کارگردانی کرده است.



کرد. جورج آر. آر. مارتین نویسنده‌ی مجموعه‌ی نغمه‌ای از یخ و آتش که از طرفداران فیلم The Descent است از حضور او در سریال بازی تاج و تخت ابراز خوشحالی کرده بود.

مارشال کارگردان قسمت ۹ از فصل دوم به نام Blackwater، و قسمت ۹ از فصل چهارم به نام The Watchers on the Wall می‌باشد. بنابراین می‌توان از اون به عنوان کارگردان نبردهای مهم داستان نام برد.

الکس گریوز (Alex Graves)

این کارگردان و تهیه کننده‌ی آمریکایی متولد ۲۳ جولای ۱۹۶۵ است. او که هم در تلویزیون و هم در سینما تجربه‌های متنوعی دارد اغلب

به خاطر کارگردانی و تهیه کنندگی در سریال The West Wing شناخته می‌شود که به خاطر آن دو جایزه‌ی امی هم برنده شده. از دیگر آثار برجسته‌ی او می‌توان به سریال Fringe و سریال کنسل شده‌ی Terra Nova اشاره کرد.

گریوز کارش در سریال بازی تاج و تخت را از فصل سوم شروع نمود. او ۴ قسمت دیگر هم در فصل چهارم کارگردانی کرد تا اولین کسی باشد که بیشترین کارگردانی در یک فصل را به نام خود ثبت کرده است. او تقریباً به مدت ۱۰۰ روز برای کار بر روی فصل چهارم ساعت ۵ صبح از خواب بیدار می‌شد و تا ساعت ۷ شب بر سر صحنه می‌ماند. سپس به هتل باز می‌گشت و ادامه‌ی کار را تا ۲ بامداد آنجا انجام می‌داد. به همین دلیل در این مدت تنها ۳ ساعت می‌خوابید، از این رو با توجه به فشار سنگین کاری بعید است او را بار دیگر در سریال داشته باشیم.

این کارگردان مسئولیت ساخت قسمت‌های ۴ و ۵ از فصل سوم به نام‌های And Now His Watch is Ended و Kissed by Fire، و همچنین قسمت‌های ۲، ۳، ۸، و ۱۰ از فصل چهارم به نام‌های The Mountain and the Viper، Breaker of Chains، The Lion and the Rose، و The Children را بر عهده داشت.

میشل مک‌لارن (Michelle MacLaren)

این کارگردان و تهیه کننده‌ی کانادایی متولد ۱۹۶۵ میلادی است. او کارگردانی قسمت‌های مختلفی از سریال‌های The X-Files، Without a Trace، Camelot، The Walking Dead، و Breaking Bad را برعهده داشته است.

او شغل حرفه‌ای خود را با کار به عنوان دستیار تولید شروع کرد. سپس کار خود را به عنوان مدیر تولید فیلم The Ranch (۱۹۸۹) و سریال Booker ادامه داد.

در سال ۲۰۰۰ او برای تهیه کنندگی سریال علمی تخیلی The X-Files استخدام شد و در میانه‌ی فصل هفتم سریال به این پروژه ملحق شد. با گذشت دو فصل از حضور او در این پروژه بالاخره توانست قسمت هفتم فصل نهم را به نام John Doe کارگردانی کند. این تجربه زمینه ساز کار کارگردانی اپیزودیک برای مک‌لارن شد.

او در سال ۲۰۰۶ توانست یک قسمت از سریال نظم و قانون (Law & Order) را هم کارگردانی کند.

مک‌لارن در سال ۲۰۰۹ با کارگردانی یک قسمت از فصل دوم سریال Breaking Bad توانایی‌های خود را مجدداً ثابت کرد. به دنبال آن به عنوان کمک تهیه کننده در فصل سوم این سریال هم حضور داشت که به خاطر آن نامزد چند جایزه‌ی امی شد.

مک‌لارن در تابستان ۲۰۱۲ به عنوان کارگردان برای فصل سوم بازی تاج و تخت استخدام شد. او در آن فصل دو قسمت را کارگردانی کرد، سپس برای فصل چهارم هم کارگردانی دو قسمت دیگر را پذیرفت، ولی با توجه به مشغله‌های کاری دیگر نتوانست با سریال همکاری کند. در نوامبر ۲۰۱۴ هم اعلام شد که او کار طراحی و کارگردانی فیلم ابرقهرمانی Wonder Woman را بر عهده خواهد داشت که با بازیگری گل گدوت در

کار او در سریال بازی تاج و تخت با کارگردانی در فصل دوم و دو قسمت پایانی فصل سوم شروع شد. پس از اتمام فصل سوم او در مصاحبه‌ای با هافینگتون پست اعلام کرد که در فصل چهارم حضور نخواهد داشت و نیاز به استراحت دارد ولی امیدوار است برای فصل پنجم برگردد. با نزدیک شدن به قسمت‌های پایانی فصل چهارم او تایید کرد که دوباره برای دو قسمت پایانی فصل پنجم باز خواهد گشت. وی در نهایت برای کارش در قسمت پایانی فصل پنجم برنده‌ی یک جایزه‌ی امی گردید.

ناتر کارگردانی قسمت‌های ۶ و ۷ از فصل دوم به نام‌های The Old Gods and the New، A Man Without Honor، قسمت‌های ۹ و ۱۰ از فصل سوم به نام‌های The Rains of Castamere و Mhysa، و دو قسمت پایانی فصل پنجم به نام‌های The Dance of Dragons و Mother's Mercy را به عهده داشت.

نیل مارشال (Neil Marshall)

این کارگردان بریتانیایی متولد ۲۵ می ۱۹۷۰ میلادی است. او برای کارگردانی‌اش در فیلم‌های The Descent، Dog Soldiers، Doomsday و Centurion مشهور است.

مارشال کار خود را در سریال بازی تاج و تخت را با فصل دوم آن شروع کرد. او نبرد مهم خلیج بلکواتر را در قسمت Blackwater کارگردانی

سال ۲۰۱۷ اکران می‌شود.

او که تنها کارگردان زن سریال بازی تاج و تخت به حساب می‌آید قسمت‌های ۷ و ۸ فصل سوم به نام‌های The Bear and the Maiden Fair و Second Sons، و قسمت‌های ۴ و ۵ از فصل چهارم به نام‌های Oathkeeper و First of His Name را کارگردانی کرده است.

مایکل سولویس
(Michael Slovis)

این کارگردان و فیلمبردار آمریکایی برای کارهایش در سریال‌های Law & Order، Elementary و Chicago Fire شناخته می‌شود. او همچنین فیلمبردار سریال Breaking Bad نیز بوده و کارگردان پروژه‌ی جدید بازیگر نقش جیمی لنیستر در سریال New Amsterdam نیز می‌باشد.



او کارگردانی دو قسمت ابتدایی فصل پنجم به نام‌های The Wars to Come و The House of Black and White را بر عهده داشت.

مارک میلود (Mark Mylod)

این کارگردان و تهیه‌کننده‌ی سینما و تلویزیون بریتانیایی که اغلب به واسطه‌ی کارگردانی‌هایش در The Big White، What's Your Number و برنامه‌های تلویزیونی مانند Cold Feet شناخته می‌شود. او اخیراً هم به عنوان کمک تهیه‌کننده و کارگردان سریال‌های Entourage، Shameless و Once Upon a Time با این پروژه‌ها همکاری کرده است.

میلود کارگردان قسمت‌های ۳ و ۴ فصل پنجم سریال بازی تاج و تخت به نام‌های High Sparrow و Sons of the Harpy بود. همین نقش را در قسمت‌های ۷ و ۸ فصل ششم هم بر عهده دارد.

جرمی پادسوا (Jeremy Podeswa)

این کارگردان کانادایی که متولد ۱۹۶۲ میلادی است برای فعالیت‌های سینمایی‌اش در The Five Senses و Fugitive Pieces، و کارگردانی‌های تلویزیونی‌اش در Queer as Folk، The Tudors، The L Word، Camelot، Rubicon مشهور است. از سوابق او در شبکه‌ی HBO نیز می‌توان به Six Feet Under، Rome، Boardwalk Empire، True Blood و سه قسمت از The Pacific اشاره کرد.

پدر او که یک نقاش است از محدود افرادی است که توانسته از کمپ نازی‌ها نجات یابد.

اولین بار در خبری اعلام شد پادسوا یکی از کارگردانان فصل دوم خواهد بود اما هنگامی که HBO لیست کارگردانان آن فصل را منتشر کرد نام او در آن میان دیده نمی‌شد. بعدها مشخص شد که کارگردان اصلی قسمت بلک‌واتر از پروژه کنار گذاشته شده و نیل مارشال جایگزین او گردید. گفته می‌شود منظور از کارگردان اصلی همان پادسوا بوده اما این قضیه هیچگاه تایید نشد.

بار دیگر در ماه جولای ۲۰۱۴ اعلام شد که این کارگردان دو قسمت از فصل پنجم را کارگردانی خواهد کرد. به علاوه در ۱۲ ژوئن ۲۰۱۵ نیز اعلام

شد که او برای کارگردانی دو قسمت ابتدایی فصل ششم به این سریال باز می‌گردد.

او تاکنون کارگردانی دو قسمت ۵ و ۶ از فصل پنجم به نام‌های Kill the Boy و Unbowed, Unbent, Unbroken را بر عهده داشته است.

میگوئل ساپوچنیک (Miguel Sapochnik)

این کارگردان و فیلمنامه‌نویس بریتانیایی به سبب کارگردانی‌اش در فیلم Repo Men شناخته می‌شود. همچنین از مهمترین آثار تلویزیونی او نیز می‌توان به House M.D، Fringe، Awake و Mind Games اشاره کرد.

در تاریخ ۱۵ جولای ۲۰۱۴ او به عنوان یکی از کارگردانانی که دو قسمت از فصل پنجم سریال را کارگردانی می‌کنند معرفی شد. همچنین در ماه ژوئن ۲۰۱۵ اعلام شد که او برای دو قسمت پایانی فصل ششم نیز به این پروژه باز خواهد گشت.

ساپوچنیک قسمت‌های ۷ و ۸ فصل پنجم سریال به نام‌های The Gift و Hardhome را کارگردانی کرده است.

دیوید بنیوف (David Benioff)

این نویسنده، تهیه‌کننده و کارگردان آمریکایی که یکی از دو نویسنده و شورانرهای اصلی سریال بازی تاج و تخت نیز می‌باشد در ۲۵ سپتامبر ۱۹۷۰ به دنیا آمده است. او که به عنوان فیلمنامه‌نویس فیلم‌های بزرگی مانند: X-Men Origins، Stay، The Kite Runner، Troy، ۲۵th Hour، Wolverine و Brothers مطرح بود با پیشرانی پروژه‌ی عظیم این سریال بار دیگر توانایی‌های خود را به اثبات رساند.

او تاکنون تنها یک بار در قسمت ۳ از فصل سوم وظیفه‌ی کارگردانی این سریال را بر عهده داشته. نام این قسمت Walk of Punishment است.

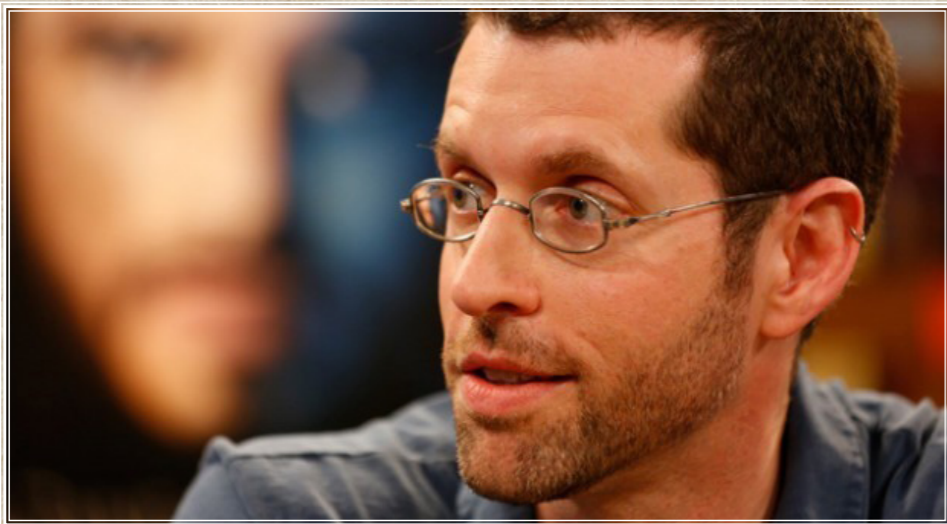
دی. بی. وایس (D. B. Weiss)

دنیل برت وایس در ۲۳ آوریل ۱۹۷۱ در آمریکا به دنیا آمد. او تاکنون در حرفه‌های مختلفی مثل نویسندگی، فیلمنامه‌نویسی، تهیه‌کنندگی و کارگردانی ظاهر شده است. وایس یکی از دو نویسنده و شورانرهای اصلی سریال به حساب می‌آید.

نخستین رمان او در سال ۲۰۰۳ به نام Lucky Wander Boy منتشر شد که در مورد بازی‌های ویدیویی بود. وایس ۴۴ ساله در سال ۲۰۰۳ به همراه دیوید بنیوف که از دوستان دوران دانشگاه اوست شروع به نوشتن فیلمنامه‌ای از کتاب Ender's Game کرد اما هیچ وقت از آن استفاده نشد. او به عنوان نویسنده در سریال It's Always Sunny in Philadelphia هم حضور دارد.

وایس نیز تنها یک بار و در قسمت اول از فصل چهارم به نام Two Swords به کارگردانی در سریال بازی تاج و تخت پرداخته است.

گردآوری شده توسط ایمان ص.



بی گمان همه سه اژدهای جوان دنریس تارگرین را می شناسید. از سه اژدهای اگان فاتح و خواهرانش هم بارها در طول داستان یاد شده است. اما این ها تنها اژدهایانی نبوده اند خاندان تارگرین تا کنون داشته است. در این مقاله نخست به طور خلاصه به بیان ویژگی های کلی اژدهایان و تاریخچه ی آنان می پردازیم و سپس آن اژدهایانی متعلق به خاندان تارگرین را که تا کنون در داستان ها از آنان نام برده شده است معرفی می کنیم. هرچند بی گمان اژدهایان دیگری نیز وجود داشته اند که ما هنوز درباره ی آنان چیزی نمی دانیم!

*هشدار: این مقاله حاوی مطالبی مرتبط با کتاب پرنسس و ملکه می باشد که می تواند محتوای داستان را برای کسانی که این کتاب را مطالعه نکرده اند اسپویل نماید!

اژدهایان موجوداتی فلس دار و خزنده هستند با دو پا و دو بال خفاش مانند. آنان توانایی دمیدن آتش دارند، و همچنین بدن آنان بسیار گرم است تا حدی که در هوای سرد بخار می کنند. فلس های آنان تا حدودی به آتش مقاوم است، و هر چه سنشان بالاتر می رود با زخمی تر شدن فلس هایشان مقاومتشان به آتش نیز بیش تر می شود، و در عین حال آتش آنان نیز داغ تر می گردد، تا جایی که می توانند سنگ و فلز را هم ذوب کنند. اژدهایان از هوش بالایی برخوردارند و با انسان هایی که آنان را بزرگ می کنند ارتباط عمیق و محکمی برقرار می کنند. آنان همچنین سوار می پذیرند، اما هرگز تا زمانی که سوارشان زنده است به هیچ کس دیگری سواری نمی دهند. گفته می شود که اژدهایان با جادو و فصل های متغیر دنیا ارتباط دارند، به طوری که از زمان انقراض آنان جادو تا حد زیادی از دنیا رخت بر بسته و همچنین زمستان ها طولانی تر و سردتر شده اند.

اژدهایان در گذشته در سرتاسر دنیا زندگی می کرده اند، از وستروس گرفته تا جزیره یخ زده ایب و قاره جنگلی سوتوریوس . اما منشا آنان مورد اختلاف است، برخی می گویند آنان نخستین بار از سرزمین سایه های آن سوی آشایی و جزایر دریای یشم آمده اند و برخی نیز منشا آنان را چهارده آتش فشان والریا می دانند. اما آن چه روشن است این است که نخست مردمان والریا بودند که پنج هزار سال پیش توانستند آنان را رام کرده و به خدمت خود در آورند.

پس از نابودی اسرارآمیز والریا، ظاهراً تنها اژدهایانی که در سرتاسر دنیا جان سالم به در برده بودند، متعلق به خاندان تارگرین بودند، خاندانی از نسل والریا که پیش از آن اتفاق شوم سرزمین خود را ترک کرده و به جزیره درگن استون در نزدیکی وستروس کوچیده بودند. خاندان تارگرین مدتی بعد توانستند با کمک همین اژدهایان قسمت اعظم وستروس را به تصرف خود درآورند، و برای اولین بار در طول تاریخ سرزمین های مختلف آن را تحت فرمانروایی یک حکومت مرکزی درآورند.

اژدهایان نماد و نشان خاندان تارگرین به شمار می رفتند، تا جایی تنها کسانی که اژدها داشتند تارگرین واقعی محسوب می شدند. از

همین روی هنگامی که شایعاتی مبنی بر حرامزاده بودن فرزندان رینیرا تارگرین دختر و وارث ویسریس یکم پنجمین شاه تارگرین توسط اطرفیانان و طرفداران آلیسنت های تاور همسر دوم شاه پخش شد، شاه ویسریس برای اثبات حقانیت فرزندان رینیرا در گهواره هر کدام از فرزندانش تخم اژدهایی نهاد؛ که البته هر سه نیز باز شدند.

این اژدهایان که نخست تنها سه عدد بیش تر نبودند، به تدریج در طول سالیان زادولد کردند و شمارشان فزونی گرفت. گفته می شود در جشنی که به مناسبت پنجاهمین سال تاج گذاری شاه جیهیریس یکم برگزار شد و همه شاهزادگان تارگرین به همراه اژدهایانشان در آن شرکت کردند، هیچ گاه از زمان نابودی والریا این تعداد اژدها در یک مکان جمع نشده بودند. در اواخر دوران پادشاهی ویسریس یکم، بیست اژدهای زنده در وستروس وجود داشتند.

برای صد و پنجاه سال تارگرین ها سوار بر اژدهایانشان بر وستروس حکومت می کردند. تا آن زمان چند اژدها از پا در آمده بودند، برخی از پیری و برخی در جنگ، اما اتفاقی که مرگ بیش تر این اژدهایان را رقم زد و در نهایت مقدمه انقراضشان را چید، جنگی داخلی بود



میان دو تن از مدعیان سلطنت . این جنگ خونین و ویرانگر که شاعران نام آن را «رقص اژدهایان» گذاشته اند تنها دو سال به طول انجامید، اما آسیب های آن جبران ناپذیر بود. رینیرا و اگان دو فرزند شاه

ویسریس یکم بودند که هر دو ادعای فرمانروایی داشتند و حاضر به پذیرش حکومت دیگری نبودند. بزرگان کشور نیز در طرفداری از آنان به دو گروه تقسیم شدند، طرفداران شهبانو سیاه ها نام گرفتند و طرفداران شاه سبزه ها. آنان عاقبت در این خیره سری نه تنها خود را به نابودی کشاندند، بلکه کشور را نیز ویران کردند، و آن قدر از دو گروه کشته شدند که خاندان تارگرین هیچ گاه قدرت پیشینش را باز نیافت.

با گذشت زمان اما زمین های آتش گرفته دوباره سبز شدند، نسل های جدید جای کشته شدگان را گرفتند و آسیب های جنگ ترمیم شد، اما چیزی که برای همیشه از دست رفته بود اژدهایان بودند، این موجودات شگفت انگیز و وهمناک.

لیست اژدهایان شناخته شده ی خاندان تارگرین:

آراکس : اژدهای جوان شاهزاده لوکریس ولاریون ، در آغاز رقص با اژدهایان توسط واگار در نزدیکی استورمزاند کشته شد.

بالریون : ملقب به رعب سیاه، یکی از پنج اژدهایی که خاندان تارگرین پیش از نابودی والریا همراه خود به درگن استون آوردند. مرکب اگان فاتح در جنگ فتح وستروس. مرگ در اثر کهولت سن زمانی که بیش از دویست سال سن داشت. سواران شناخته شده: شاه اگان یکم، شاه میگور تارگرین ، شاه ویسریس یکم.





کنیبال : یکی از سه اژدهای وحشی بود که در زمان رقص اژدهایان در درگن استون زندگی می کرد. مدتی بعد به شکل اسرار آمیزی ناپدید گشت و دیگر هرگز اثری از او دیده نشد. هیچ کس هرگز سوار بر او نشد. کاراکسس : مشهور به بلاد ویرم ،مرکب شاهزاده دیمون تارگرین . در رقص اژدهایان در نبرد با واگار بر فراز چشم خدایان کشته شد.

دریم فایر : مرکب شاهدخت رینا تارگرین و شاهدخت هلینا تارگرین پس از او. در رقص با اژدهایان در واقعه ی یورش مردم کینگزلندینگ به درگن پیت کشته شد. گری گوست : یکی از سه اژدهای وحشی بود که در زمان رقص اژدهایان در درگن استون زندگی می کرد. او هیچ گاه توسط هیچ اژدهاسواری تصاحب یا رانده نشد. در اواخر جنگ رقص اژدهایان توسط سان فایر کشته و خورده شد.

میلیس : مشهور به ملکه ی سرخ، مرکب شاهدخت رینیس تارگرین ، «ملکه ای که هرگز نبود». در رقص اژدهایان در روکز رست در نبرد با واگار و سان فایر کشته شد.

مراکسس : یکی از سه اژدهایی بود که اگان اول و خواهرانش برای فتح وستروس از آنان استفاده کردند. مرکب شهبانو رینیس . کشته شده در جنگ اول دورن. مون دنسر : اژدهای لیدی بیلا تارگرین . کشته شده در اواخر رقص اژدهایان توسط سان فایر در درگن استون. مورگول : اژدهایی جوان متعلق به شاهدخت جیهیرا تارگرین . در رقص اژدهایان در واقعه یورش به درگن

پیت، توسط شوالیه سوزان کشته شد.

مورنینگ : اژدهای لیدی رینا تارگرین ، در اواخر رقص اژدهایان به دنیا آمد، و یکی از تنها چهار اژدهایی بود که از رقص جان سالم به در برد. با توجه به این که آخرین اژدها بیست و دو سال پس از رقص درگذشت، به نظر می رسد که عمر مورنینگ نیز کوتاه بوده است.

کوییک سیلور : اژدهای شاه اینیس ، و پسرش شاهزاده اگان پس از او. کشته شده در شورش شاهزاده اگان علیه عمویش شاه میگور در نبردی در کنار چشم خدایان.

سی اسموک : مرکب سر لینور ولاریون . پس از مرگ لینور فرزند نامشروعش آدام او را رام کرد و در رقص اژدهایان بر او سوار شد. کشته شده توسط ورمیتور در نبرد دوم تامبلتون .

شیپ استیلر : یکی از سه اژدهای وحشی که در زمان رقص اژدهایان در درگن استون زندگی می کرد. در آغاز رقص توسط دخترک چوپانی به نام نتلز رام شد. در اواخر رقص اژدهایان نتلز سوار بر او به مکان نامعلومی گریخت و پس از آن دیگر هیچ گاه رویت نشد.

شریکوس : یک ماده اژدهای جوان متعلق به شاهزاده جیهیریس تارگرین پسر خردسال اگان دوم. در واقعه یورش مردم کینگزلندینگ به درگن پیت، توسط مردی به نام هاب چوب بر کشته شد.

سیلورونگ : اژدهای شهبانو آلیسان . در زمان رقص توسط مردی به نام اولف سفید رام شد. پس از نبرد دوم تامبلتون و کشته شدن سوارش، وحشی شد و در جزیره ای در دریاچه ردلیک لانه ساخت و عمرش را به شکار گذارند. او یکی از تنها چهار اژدهایی بود که از رقص اژدهایان جان سالم بدر برد، اما از نحوه یا زمان مرگ او اطلاع دقیقی در دست نیست.

استورم کلاود : اژدهایی جوان متعلق شاه اگان سوم در زمان کودکی اش. در میانه ی رقص اژدهایان، به سبب حمل وزن اگان که سنگین

تر از حد تحملش بود و نیز تیرهای بسیاری که در به بدنش اصابت کرده بودند پس از نجات سوارش جان داد.

سان فایر : اژدهای زرین، جوان، زیبا، باشکوه و بی نظیرشاه اگان دوم . در اواخر رقص اژدهایان بر اثر زخم هایی که در نبردهای پی در پی از اژدهایان دیگر (میلیس، گری گوست، و مون دنسر) برداشته بود از پا در آمد.

سیراکس : مرکب شهبانو رینیرا تارگرین. در واقعه ی یورش به درگن پیت در حالی که به کمک اژدهایان دیگر رفته بود توسط مردم از پا در آمد.

تساریون : مشهور به ملکه ی آبی، مرکب شاهزاده دیرون تارگرین . کشته شده در رقص اژدهایان توسط ورمیتور در نبرد دوم تامبلتون.

تیراکسس : اژدهای شاهزاده جافری ولاریون . کشته شده در واقعه ی یورش به درگن پیت.

ورماکس : اژدهای شاهزاده جاکیریس ولاریون کشته شده در رقص اژدهایان در نبرد گالت .

ورمیتور : مشهور به خشم برنزی، مرکب شاه جیهیریس یکم. در آغاز رقص اژدهایان توسط مردی به نام هیو همر . کشته شده در رقص اژدهایان در نبرد دوم تامبلتون بر اثر زخم هایی که از سی اسموک و تساریون برداشته بود.

واگار : یکی از سه اژدهای اگان فاتح و خواهرانش، مرکب شهبانو ویسینا خواهر بزرگ تر اگان. کشته شده در رقص اژدهایان توسط کاراکسس در نبرد بر فراز چشم خدایان، هنگامی که صد و هشتاد و یک سال سن داشت. سواران شناخته شده: شهبانو ویسینا تارگرین، بانو لینا ولاریون ، شاهزاده ایموند تارگرین .

آخرین اژدها: آخرین اژدهای خاندان تارگرین، یک اژدهای ماده سبزرنگ، بیمار، کوچک، رشد نکرده و ناقص الخلقه بود که در زمان شاه اگان سوم درگذشت. او که نامش تا کنون جایی ذکر نشده، پیش از مرگ پنج تخم گذاشت که هیچ کدام از آنان باز نشدند.

با مرگ او نسل اژدهایان به کلی در وستروس و نیز در تمام دنیا منقرض شد، تا این که نزدیک به یک و نیم قرن بعد، سه اژدهای دنریس تارگرین از تخم بیرون آمدند...

مقاله ای از Turambar



تیریون

انسانی کوتوله با پاهایی لنگ، سری بزرگ و موها و چشمان چپ دو رنگ که بین اکثر شخصیت های کتاب حتی اکثر افراد خانواده اش هم به شدت منفور است و به جن و هیولا شهرت دارد. اما نام اصلی او تیریون لایستر است. پسر تایوین و جوآنا لایستر، متولد شده در کسترلی راک و قاتل زودهنگام مادر! تیریون در سیزده سالگی با دختری یتیم و آواره پنهانی ازدواج می کند و خیلی زود توسط پدرش از او جدا می شود. خواهر او ملکه ی وستروس می شود و برادرش یکی از اعضای گارد شاهی.

در آغاز داستان او برای مدتی به دیوار می رود و بعد از بازگشت مدتی به اتهام اقدام به قتل برن استارک و جان آرن در ویل بازداشت می شود اما او با محاکمه از طریق مبارزه خود را آزاد می کند، سپس با قبایل وحشی کوهستان متحد شده و با آن ها ابتدا در جنگ با شمال شرکت می کند و به عنوان دست پادشاه به بارانداز می رود. تیریون برخلاف تصور همگان تلاش می کند عدالت را اجرا کند و از شهر در جنگ با استنیس دفاع می کند. اما بدون این که کسی از او تقدیر کند تا پای مرگ رفته و بعد از آن وادار به ازدواج با سنسا استارک می شود. در روز عروسی و مرگ خواهرزاده ی پادشاهش او متهم به قتل و سپس محکوم به اعدام می شود اما توسط برادرش جیمی فراری داده شده و مقصد بعدیش را پیوستن به دنریس و کمک به او برای تسخیر وستروس قرار می دهد. شاید تیریون تنها بازیگر بازی تاج و تخت است که با وجود تمام عقده ها و تبعیض هایی که به او اعمال شد باز هم در اعماق وجودی شخصیتش شرافت را زنده نگه داشت و با وجود دانستن راه و روش بازی، باز هم سعی کرد در کثیفی و نکبت غرق نشود. اما راه او هنوز تمام نشده است، شاید هم در آخر این قصه شرافت پیروز بازی شود.

دنریس

دنریس دختر آخرین پادشاه خاندان تارگرین، آیریس تارگرین معروف به پادشاه دیوانه و ریلا تارگرین است که در بحبوحه ی جنگی که به نابودی خاندانش می انجامد به دنیا می آید و در آن شب طوفانی در دراگون استون باعث مرگ مادرش میشود. دنریس سال های زیادی از زندگیش را به همراه برادرش ویسریس با آوارگی و ترس از کشته شدن توسط شاه جدید در شهرهای آزاد مختلف میگذراند. در سیزده سالگی توسط برادرش وادار به ازدواج با مردی داترکی، کال دروگو می شود و در حقیقت با قول یک سپاه برای ویسریس، معاوضه می شود. او به زودی به سرزمین داترک هارفته و باردار میشود. اما طی یک سال برادرش و بعد از آن همسر و پسر و قبیله ی متحد و نیرومندشان را از دست می دهد. گرچه در عوض چیزی ورای تصور همگان به دست می آورد. او از آتش عظیم به پا شده توسط خودش سه ازدهای زنده از تخم هایی سال ها مرده بیرون می کشد. دنریس قبیله اش را هر چند کوچکتر دوباره متحد می کند و با ازدهایان و مردمش به سمت وستروس می رود تا تخت آهنین پادشاهی را تسخیر کند و چیزی را که حقش است با آتش و خون باز پس بگیرد. دنریس به کارت می رود و سپس آستاپور، یونکای و میرین را فتح می کند و سرانجام در میرین توقف می کند تا حکمرانی کند، ازدهایانش بزرگ شده و خودش به ملکه ای واقعی تبدیل شود. دنریس شخصیتی است که به واقع بلوغ و قدرت گرفتنش را در داستان می بینیم. او در دل خطر و ویرانی متولد و با حقارت و ترس و آوارگی بزرگ می شود. همچون بردگان بی پناه با نارضایتی ازدواج می کند. گرچه این ازدواج در آخر به او عشق و قدرت می دهد. اما دنریس اجازه نمی دهد سرنوشت به مغلوب کردنش ادامه دهد. او تنها با اتکا به خودش هر کاری میکند تا عنان تقدیر ظالمش را به دست گرفته و شکستش بدهد. مقصد دنریس واژدهایانش چه تسخیر وستروس و چه شکستن سرمای زمستان باشد او باید دوباره طناب های دورش را پاره کند و بچنگد.

برندون استارک

استارک ها موجودات عجیبی هستند. مردمی با نشان دایروولف که می گویند خون انسان های نخستین هنوز هم در رگ های آنها جریان دارد. سرسختی خاص آن ها را حتی می توان در برن هفت ساله، پسر دوم ادوارد استارک وکتلین تالی، دید. پسر بچه ای شیفته ی شوالیه های افسانه ای که آرزوی شوالیه شدن را در سر می پروراند. نقطه ی عطف زندگی او، سقوطش از برج مخروبه ی قلعه به دست چیمی لنیستر، برادر ملکه است. احتمال زنده ماندنش کم است، اما او با جسمی درهم شکسته دوباره چشم می گشاید تا با زنده بودنش همه را به تعجب بیاندازد. برن، پسر تابستان است که زمستانش خیلی زودتر از بقیه ی خواهر و برادرانش آغاز می شود.

در زمان بی هوشی پس از سقوط، برن کلاغی سه چشم را در خواب می بیند که او می خواهد چشم سومش را باز و پرواز کند، رویایی عجیب که کسی آن را باور نمی کند. این رویاها بعد از به هوش آمدن او نیز ادامه دارند و در نهایت به رابطه ی متفاوت برن و دایروولفش، سامر، منجر می شوند. جوجن رید و خواهرش میرا، برای کمک به پرورش این استعداد او به وینترفل می آیند و دوستی عمیقی بین آنها به وجود می آید. اما روزهای آسایش و آرامش وینترفل عمر کوتاهی دارند. بعد از به آتش کشیده شدن قلعه توسط رمزی بولتون، تنها اعضای خاندان استارک که در کنار هم مانده بودند (برن و ریکان) حالا برای حفظ جانشان از هم جدا می شوند. برن، جوجن، میرا و خدمتکار کند دهنشان هودور برای پیدا کردن کلاغ سه چشم به شمال می روند، شمالی حتی فراتر از دیوار.

کاری از Nienor Niniel



ادارد (ند) استارک

سربازی وفادار، اربابی عادل، انسانی شریف و پدری محبوب. یک شمالی واقعی با تمام خصوصیات شمالی ها: کم حرفه، خشک، سرسخت و متعهد به اصول اخلاقی. او برادر لیانا استارک است، دختری که شامزاده ریگار تارگرین با دزدیدن او آتش جنگ را شعله ور کرد و شورش رابرت براتیون (نامزد لیانا) علیه تارگرین ها را باعث شد. شورش با خیانت لنیسترا به شاه و سفاکی شان در قتل خاندان او به پایان می رسد و این ند را که مرد شرافت و بخشش است منزجر کرده و او را از قیام رابرت جدا می کند. هرچند مرگ لیانا دو دوست را دوباره به یکدیگر پیوند می دهد اما طعم پیروزی برای آنها تلخ شده و سایه ی این مرگ بر سرنوشت هر دو سایه می اندازد. چهارده سال بعد از شورش، رابرت براتیون که حال پادشاه همت اقلیم است او را به عنوان دست خود (دومین قدرت بعد از پادشاه) منصوب می کند و اینگونه پایان ند آغاز می شود.

در دنیای وستروس، این پسر اول است که حکومت و اموال پدر را به ارث می برد و تنها در صورت مرگ برادر بزرگتر امکان محق شدن پسر دوم وجود دارد. پسران اول برای فرماندهی و حکمرانی تربیت می شوند و پسران دوم برای فرمانبرداری، قانونی نانوخته که آن را می توان در به وضوح در اداره استارک دید. مردی جوان که بعد از کشته شدن پدر برادرش به دست شاه دیوانه، لیریس تارگرین، حکومت شمال و نامزد برادرش رابه ارث می برد و در جایگاه حاکم قرار می گیرد. او در بازی سیاست ناتوان است. انعطاف ناپذیر است و سرسخت. توانایی سازش با دشمنان حتی برای کوتاه مدت و رسیدن به هدفی مشترک را ندارد. اتحادهای او ضعیف و اعتمادهایش اشتباه هستند. به گفته ی خودش به عنوان ترحم مبتلاست و همین در نهایت سر او و آسایش زندگی خاندانش را به باد می دهد. در مقام دست پادشاه، ند چیزی را برای خود نمی خواهد. او به منافع مملکت می اندیشد اما راه هایی که او برای رسیدن به هدفش انتخاب می کند بیشتر از آنچه که باید صادقانه و قابل پیش بینی هستند. همین باعث می شود با پی بردن به راز حرامزادگی فرزندان شاه به جای استفاده از آن به نفع خود و حکومت، برگ برنده ی خود را در مقابل ملکه ی لنیستری رو کند تا به خیال خود به او فرصت فرار دهد.

اما پس از مرگ رابرت، راه برای کنار گذاشتن ند از بازی تاج و تخت هموار می شود. او را به توطئه علیه پادشاه و دسیسه چیدن برای رسیدن قدرت متهم می کنند و دختر بزرگش را گروگان می گیرند. در آخرین فصل هایی که از نگاه ند شاهد داستان هستیم، مردی خسته از زندگی را می بینیم که جز خانواده اش چیزی برای از دست دادن ندارد. در ازای خدمت در دیوار و تامین امنیت فرزندش، او به اعتراف دروغین مقابل مردم راضی می شود. اما در روز اعتراف ند، جافری، پسر دیوانه ی سرسی لنیستر سر او را از جلاذ طلب می کند و اینگونه زندگی ادارد استارک، حاکم شمال و همراه وفادار رابرت براتیون پایان می یابد. کاری از غزل آزادی



لطفا خودتون رو کاملا معرفی کنین.

حمید م. هستم، نزدیک به ۲۴ سال از تولدم می‌گذره، دانشجو هستم.

کجا ساکن هستی الان ???

در حال حاضر تهران.

اصالتا کجایی هستی ؟؟

بجنورد (خراسان شمالی)

چند تا فرزند هستید و تو چندمی هستی ???

سه تا و من اولی هستم.

چه رشته ای درس می‌خونی ??? جایی مشغول فعالیت هستی ???

پزشکی. غیر از بیمارستان های محل کار آموزش خیر.

از رشته درسیت راضی هستی ??? اگر قرار بود رشته و شغل دیگه ای داشته باشی چی رو انتخاب میکردی ???

آره خودم انتخابش کردم و راضی هستم. حقیقتش نمی‌دونم، خیلی وقته که دیگه بهش فکر نکردم. اگه بخوام همین طوری

یه جوابی بدم به خاطر علاقه ام به ادبیات انگلیسی این گزینه رو مد نظر قرار میدم.

حالا برسیم به آردا و متعلقاتش :

نحوه آشناییت با آردا چطور بود ??? منظورم اولین برخوردت با آثار استاد یا اقتباس های سینمایی هستش.

اول فیلم های لوتر رو دیدم و بعد از طریق دوستانم تو مدرسه با کتاب ها آشنا شدم. یه چیزی حدود ده سال از زمانی که

اولین بار کتاب ها رو خوندم می‌گذره.

چطور با وبگاه آردا آشنا شدی ???

جست و جو در اینترنت. قبل از عضو شدن مدتی سر میزدم به فروم و تاپیک ها رو میخوندم و در نهایت با بالا گرفتن تب

هابیت و کمی قبل از اکران سفری غیر منتظره برای شرکت تو بحث ها عضو شدم.

تو آردا چه شخصیتی رو بیشتر از بقیه دوست داری و چرا ???

بیلبو رو فکر می‌کنم از بین همه ی کاراکترها بیشتر دوست داشته باشم، اما دلیل خاصی براش ندارم دوست داشتنیه فقط!

جز بیلبو از تورین تورامبار هم خوشم میاد که همین دلیل انتخاب نام کاربریم هم بوده.

اگر قرار بود یه روزی برای ۲۴ ساعت بری توی سرزمین میانه کجا میرفتی و چرا ???

اولش بگم که خیلی رو این سوال فکر کردم. در نهایت اگر فقط یک جا بتونم برم احتمالا ریوندل خواهد بود، به خاطر

آرامش عجیبی که توش موج میزنه.

خوب از ابتدای ورودت به سایت تا پست نظارت یه خلاصه ای بهمون بده از فعالیت هات.

الان که مدتی فعالیتت تو فروم به طور کلی کم شده و تقریبا محدوده به کارهای نظارتی (که یعنی به طور عمده تاپیک

تایید نکردن و اسپم حذف کردن! :دی). قبلا هم فعالیت به خصوصی نداشتم که بخوام تعریف کنم، فقط در حد شرکت

کردن تو بحث ها و تاپیک ها.

محبوب ترین قسمت توی کتاب های استاد رو عینن برامون نقل قول کن.

«کشتی وارد دریای آزاد شد و به سوی غرب درگذشت. تا آن که در شبی بارانی فرودو رایحه ای دلنشین را در هوا استشمام

کرد و صدای ترانه ای را شنید که از آن سوی آب به گوش می‌رسید. و سپس به نظرش رسید که انگار در روایی از رویاهای

خانه ی بامبادیل، پرده ی خاکستری باران یکسره به شیشه ی نقره گون بدل گشت و کنار رفت، و او در آفتابی که شتابان می

دمید، سواحل سپید و سرزمین سبز دوردستی را در پس آن دید.»

به نظرت محبوبیت دنیای استاد برای تو تا کی حفظ خواهد شد ???

تا وقتی زنده هستم یقینا! (چه سوال کلیشه ای و چه جواب کلیشه ای تری! :دی)

تا حالا خوابی از آردا دیدی ??? اگر آره برامون تعریف کن.

خواب آردایی چند باری دیدم اما معمولا خواب هام خیلی یادم نمی‌مونن. یکی که بیشتر یادم مونده شامل این میشد که

به همراهی نولدور و شاه فینگولفین داشتیم از هلکاراکسه گذر می‌کردیم.

محبوب ترین سلاح آردایی برای تو کدوم سلاح هست ??? دوست داشتی کی آموزشت بده ???

گورتانگ و بلگ! :D

تو سایت با کسی دعوات شده تا حالا ??? اگر بله هست پاسخت علتش چی بوده ???

جر و بحث که خب پیش میاد حتی با دوستان نزدیک، اما دعوا فکر نمی‌کنم.

بهترین دوستت کیه تو سایت ???

الوه، torambar، فنگورن، لیدی ائووین، تام بامبادیل، بگینز، ...

و اما زندگی شخصی :

ازدواج کردی ???

نه!

قصدش رو داری ???

فعلا نه. تا جایی از آینده رو هم که می‌بینم نه، بعدش نمی‌دونم چی پیش خواهد اومد! :دی

کلا نظرت راجع به ازدواج چیه ???

یه مساله شخصیه طبعاً که هر کسی خودش باید برای خودش تصمیم بگیره. یکی به روحیه اش میخوره یکی نه. اگه سوال

در مورد خودمه همون طور که گفتم شاید خیلی به روحیه ام نخوره.

یه روز تعطیل تو هفته هست که تو آف هستی . اولین برنامه ای که به ذهنت میاد چیه ???

خواب! :دی اما اگه واقعا بخوام برنامه خاصی داشته باشم، احتمالا با یکی یا چندتا از بچه های آردا برم بیرون.

کار ??? خونه ??? خانواده ??? درس ??? مطالعه ??? تفریح ??? اولویت بندی کن برامون.

خونه - خانواده - تفریح - مطالعه - درس - کار (شوخی می‌کنی! :دی)

تو چه زمانی زندگی میکنی ??? دیروز امروز فردا ???

بیشتر تو امروز. ولی قطعاً همیشه خاطره گذشته و فکر آینده هم همراه آدم هست.

محبوب ترین غذات چیه ???

دیزی! :دی

خودت آشپزی میکنی ???

نه متأسفانه سررشته ای ندارم!

دنیای وستروس

چندجلد از کتابهای وستروس مطالعه کردی ؟ تا اینجا دنیای وستروس برات چطور بود؟

پنج تا کتاب نغمه یخ و آتش، دو تا کتاب اول دانک و آگ (سومی رو هنوز نخوندم) و کتاب دنیای یخ و آتش.

چند فصل از سریالها را دیدی ؟ الان که تب و تاب فصل جدید سراغ این سیزن رفتی یا از اسپویلها درمیری ؟ اگر آره نظرت راجع

به این سیزن چیه ؟

پنج فصل اول رو دیدم و اپیزود اول فصل شش رو. از این اپیزود تصمیم گرفتم که دیگه دیدن سریال رو ادامه ندم. البته با

اسپویل های سریال مشکلی ندارم چون دیگه کلا سریال برام مهم نیست و به نظرم اونقدر از کتاب فاصله پیدا کرده که

اثری روش نداشته باشه و اسپویلش نکنه. نظرم هم خب اگه مثبت بود که می‌دیدم بقیه اش رو! :دی

طراح سوالات :سینا معصومی

بیوگرافی شخصیتها

سانسا استارک

دختر زیبا و دوست داشتنی ادوارد و کتلین استارک. دومین فرزند بعد از راب و شبیه ترین به مادر که برخلاف خواهرش آریا، رفتار دخترانه و ظریفی دارد. سانسا رویایی است. خیال بافی درمورد ملکه شدن را دوست دارد و زمانی که رابرت براتیون ازدواج او و پسرش جافری را مطرح می کند بیشتر از همه خوشحال می شود. جافری برای سانسا شاهزاده ای افسانه ای است: موقر، جذاب و شجاع که پادشاهی بزرگ خواهد شد. او معصومانه همسر آینده اش را دوست دارد، اما این عشق عمری طولانی تر از تابستان ندارد.

بعد از زندانی شدن پدر، ناگهان خود را مهره ی بازی بزرگی می بیند که قدرت درکش را ندارد. سانسا که بعد از اعدام پدر و فرار خواهر تنها استارک در دست لنیسترهاست، سختی های زیادی را تحمل می کند. روزهای طولانی زندگی در میان شیرها، گرگ درون او را بیدار می کند. و گذر زمان، به او می فهماند که جز خودش ناجی ای برای کمک وجود ندارد. سانسایی که به پایتخت قدم می گذارد کودکی است ساده دل و شیفته ی زرق و برق دربار، اما سانسایی که پایتخت را ترک میکند، بانویی جوان و شجاع است که می خواهد سرنوشتش را خودش رقم بزند. همه ی نشانه ها حاکی از این است که دختر کوچک و حساس وینترفیل بزرگ شده، اما او هنوز هم درس های زیادی برای آموختن دارد.



آریا استارک

تصور او در قالب یک بانو دشوار است. دختر بچه ای یک دنده، جسور، خودرای و لجوج. آریا دختری است که یک سوارکاری طولانی را به گل دوزی و شمشیربازی را به رقص ترجیح می دهد و معمولا لباس هایش آنقدر خاکی و ژولیده است که باور اشراف زاده بودنش را سخت می کند. روحیات خاص او باعث می شود که بارها او را با پسرهای اشتباه بگیرند. شباهت ظاهری او به ند استارک نیز بی تاثیر نیست: موهای سیاه، چشمان خاکستری و صورتی بیضی شکل و جدی. البته این شباهت در نهایت به سود او تمام می شود، زمانی که به عنوان یک پسر در گروه یارن (یکی از اعضای نگهبانان شب که برای عضوگیری به پایتخت آمده بود) از پایتخت گریخت و سفرش را به مقصد شمال آغاز کرد.

سرنوشت با آریا مهربان نیست. در جایگاه یک دختر بچه، او ناملايمات فراوانی را تجربه می کند. از اسیر بودن و خدمتکاری گرفته تا همراهی شوالیه ی ترسناک هفت اقلیم (که به تازی معروف است) و حضور در عروسی خونین برادرش. آریا شاهی است که حوادث را از پشت در می بیند و می شنود. در عین نزدیکی به اتفاقات مهم، هرگز وارد آن ها نمی شود. او شاهد خاموشی است. کم حرف و باهوش با ناملايمات زندگی اش کنار می آید تا زمانی که سرنوشت سرانجام فرصت تصمیم گیری را به او می دهد و او تصمیمی غیرمنتظره می گیرد. آریا استارک، دختری که خون گرگ در رگ هایش جریان دارد، کسی است که زندگی اش را خودش را می سازد: حال چه در درون و چه خارج از مرزهای هفت اقلیم.



راب استارک

فرزند ارشد ادارد استارک، وارث وینترفیل و حکومت شمال و تربیت شده برای حکمرانی. بعد از حرکت پدر به سمت جنوب، او اداره ی قلعه را به دست می گیرد و شایستگی اش در این منصب به نسبت سن کمش قابل توجه است. او حاکمی دلسوز و همینطور قاطع است. درس شجاعت و شرافت را به خوبی از اجدادش آموخته و زمانی که ملکه ادارد استارک را به اتهام خیانت زندانی می کند، برای حفظ جان التماس نمی کند. راب استارک نوجوان، لردهای شمال را زیر یک پرچم متحد می کند. تحت فرماندهی او شمال مدعی استقلال یکپارچه به پا می خیزد و به خطری بزرگ برای لنیسترها تبدیل می شود.

راب را گرگ جوان می نامند. او فرمانده ای موفق و محبوب سربازان است و قاطعیت و اقتدار جزئی از شخصیت او هستند. کمتر کسی از او انتظار مشاهده این حد از نبوغ نظامی و توانایی مدیریت نبرد را داشت. حتی مادرش، کتلین، که او را در قیامش همراهی می کرد گاهی پسر خود را نمی شناخت. با وجود تغییرات زیاد راب پس از مرگ پدر، و این که جنگ راب را از یک پسر بچه به مردی جوان تبدیل کرد، هنوز هم می توان رد کم تجربگی و جوانی را در تصمیمات او دید. نباید فراموش کرد او پسر ادارد استارک، لرد نجیب وینترفیل است و عجیب نیست اگر شرافت همانطور که سر پدر را بر باد داد، روزی بر دست و پای گرگ جوان زنجیر بزند.

ریکان استارک

کوچکترین فرزند خانواده ی استارک که به دلیل کوچک بودن، ادارد او را در وینترفل و درکنار مادرش باقی می گذارد. با رفتن کتلین برای دیدار با ادارد و بعدها با لشگرکشی راب به جنوب، ریکان و برن تنها استارک های ساکن در وینترفل باقی می مانند. ریکان کوچکتر از آن است که درکی از شرایط داشته باشد و مسئولیتش در این زمان به عهده ی استاد قلعه و برن است. اما بعد از سقوط وینترفل، شرایط باعث می شود از آن ها جدا شود. ریکان به همراه زنی وحشی (که قبلا زندانی آن ها بوده) راهی مسیری می شود که اطلاعی از آن در دست نیست. باید منتظر بود و دید که سرنوشت چه. تصمیمی برای این کوچکترین عضو استارک ها در نظر دارد.



جان اسنو

«اسنو» نامی است که در شمال بر فرزندان نامشروع می‌گذارند و این اسنو مانند نامش (برف) گذشته ای پنهان در هاله ی ابهام و سکوت دارد. هویت مادر او در طول داستان ناگفته می ماند و ادارد در پاسخ به همسرش او را تنها از خون خود می‌خواند نه چیز دیگری. کتلین در سکوت او را پذیرا می‌شود اما توانایی محبت کردن به او را در خود پیدا نمی‌کند. شباهت غیرقابل انکار جان به استارک ها (برخلاف فرزندان کتلین که ظاهر مادرشان را دارند) به مذاق او خوش نمی آید و رابطه ی سرد بین این دو، باعث می‌شود جان سیاه پوشیدن و خدمت در دیوار یعنی. جایی که در آن فرزندان نامشروع هم می توانند به مقام و افتخار برسند را انتخاب کند. تصمیم جان برای ترک وینترفیل، مسیر زندگی اش را به طرز غیرقابل باوری تغییر می دهد. در مکانی که تفاوتی بین یک فرزند نامشروع و سایر افراد نیست و در میان دزدها و متجاوزان و قاتل ها، رشد او آغاز می‌شود. او یک حامی استو برای دیدن واقعیات چشم باز و ذهنی شفاف دارد و توانایی بالقوه اش در رهبری افراد توجه زیادی را به خود جلب می‌کند. بعد از حضور مردگان متحرک در دیوار و شایستگی هایی که او از خود نشان می دهد، باعث می شود فرمانده نگهبانان جان را همراه خود به آنسوی دیوار ببرد. جایی که سرنوشت منتظر در کمین نشسته و مهره های خود را برای به بازی گرفتن جان آماده می‌کند. آنجا، او در دوراهی سختی قرار می‌گیرد: جان اسنو باید بین مردم خود و پادشاه آن سوی دیوار یکی را انتخاب کند، انتخابی که می تواند به قیمت مرگ برادران سیاه پوشش تمام شود.



همکاران این شماره :

کاوريست و صفحه آرا :

معصومه .ش

مسئول روابط عمومی :زینب .م

مقالات :

امین ظهور تبار

ایمان .ص

ایمان ذاکری

مهسا .ق

Nienor Niniel

غزل آزادی

باتشکر از دوستان :

سینا معصومی

Nienor Niniel

غزل آزادی

Turambar

ویراستاران :

امین ظهورتبار

Turambar

ایمان .ص

